

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

تن تن در آمریکا

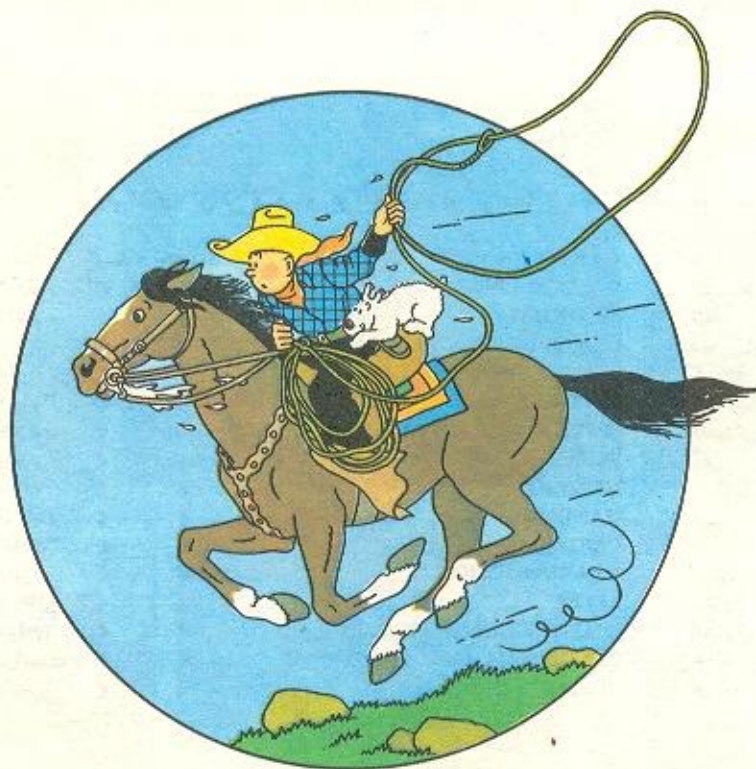


انتشارات یونیورسال

هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

تن تن در آمریکا



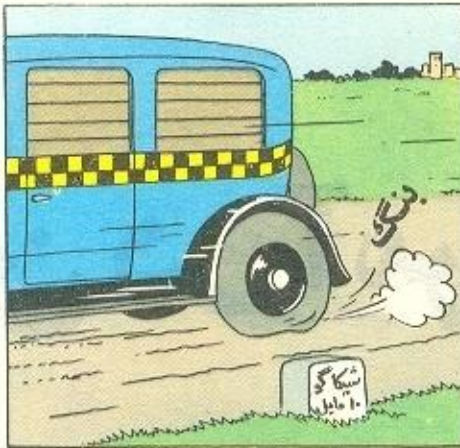
انتشارات پونیورسال

تن تن در آمریکا





آه! لعنت به این شانس! ... پنجره کردم! ...!



مگه چه خبره؟ ... واسه چی مارو زندونی کردن؟ کرکره هام از فولادن! ...!

بد مصب از بس محکمه گارم نمیتونم بگیرم!



خیلی خوب ... بموقع بموعد گاه می رسمیم ...



وقتو نباید از دست داد ، هرچه زودتر باید عوضش کنم!



شانس آوردیم میلو ، اینم موتور پلیس ...



مسخره است! ... آدم تو کشور اتوموبیل باشه و ناچار بشه ۱ کیلومتر راه رو پیاده گز کنه! ...!



سفر بخیز دوست عزیز! وقتی بفهمه درشو اره کردم و در رفتم، چه حالی می شه!



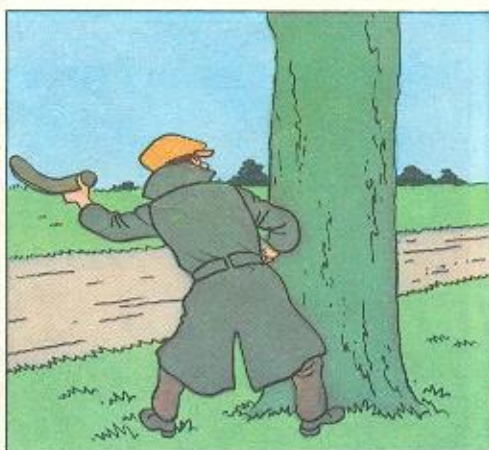
با این سرعت ، فوری بهش می رسمیم ...



میلو محکم بشین ، از هیچی نترس ...

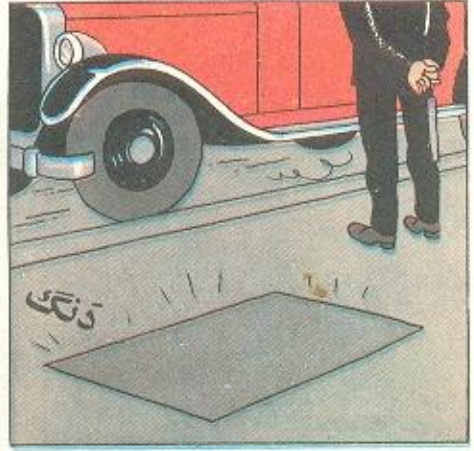
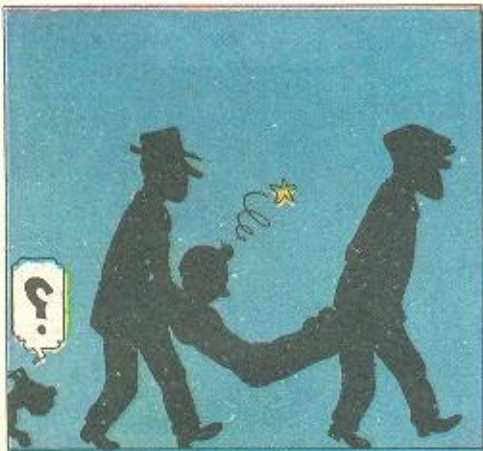
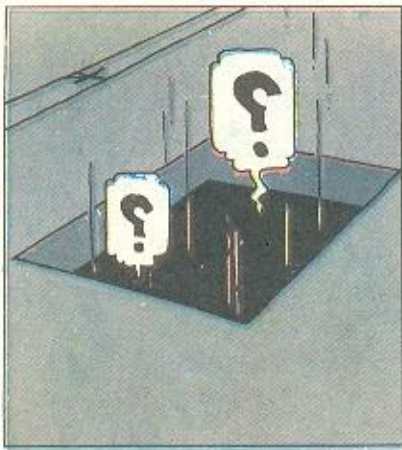


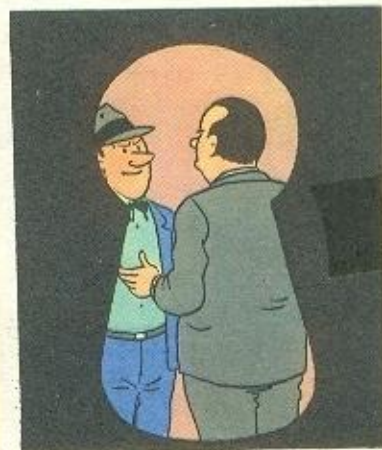
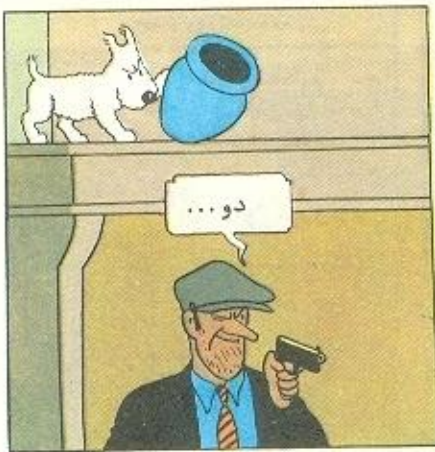
ممکنه اتوموبیلی رو که حالا از کنارش رد شدید بگیرید و شوقرشو دستگیر کنید؟ اون میخواست منو بدزده!



نوعی اسلحه که در استرالیا معمول است و بومرانگ نام دارد.









خوب شد، رفت... تا برگرد باید دست و پای این دوتارو ببندم! ...



لعنت بر شیطان، عجب پسره لعنتیه، یه نفری حساب ارباب و پیترو رو رسیده! ...



پسر لعنتی! آخه کجا قایم شده؟ ...



تن تن، مواظب باش که او مد...

خوب، دست و پای هر دو بسته است! ... حالا نوبت سوّمیه! ... صدای پاش میاد ...



آهان! این یکی! ...



الو! ... زود بیا اینجا! یه جوون دیوونه رو که ادعا می کنه آل کاپون و دو تا از رفقا شو دستگیر کرده توقیف کردم ...



عجله کنید آقای پاسیان، من آل کاپون معروف و دو تا از رفقا شو دستگیر کردم!



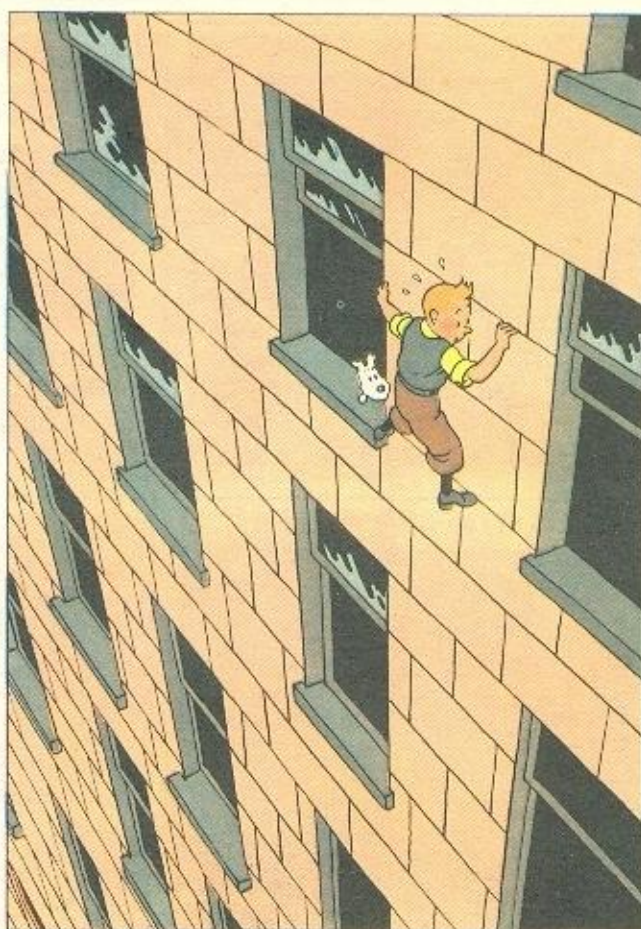
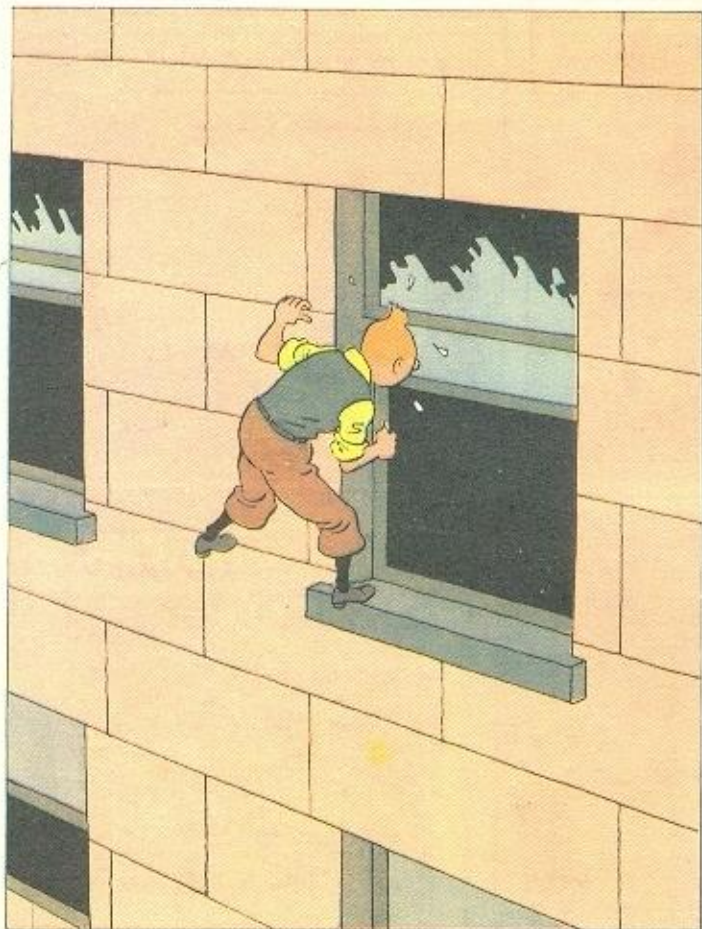
آهان! اینهم سهم سومی! ... حالا بریم سراغ پلیس ...



چه بزن بزن شیرینی! ...



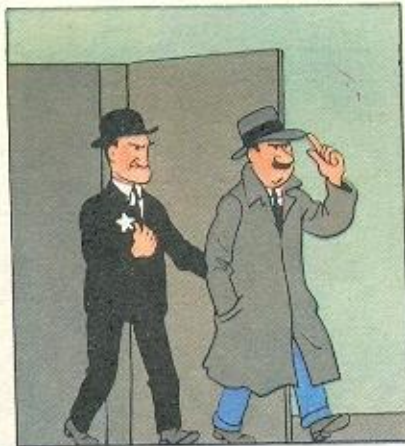




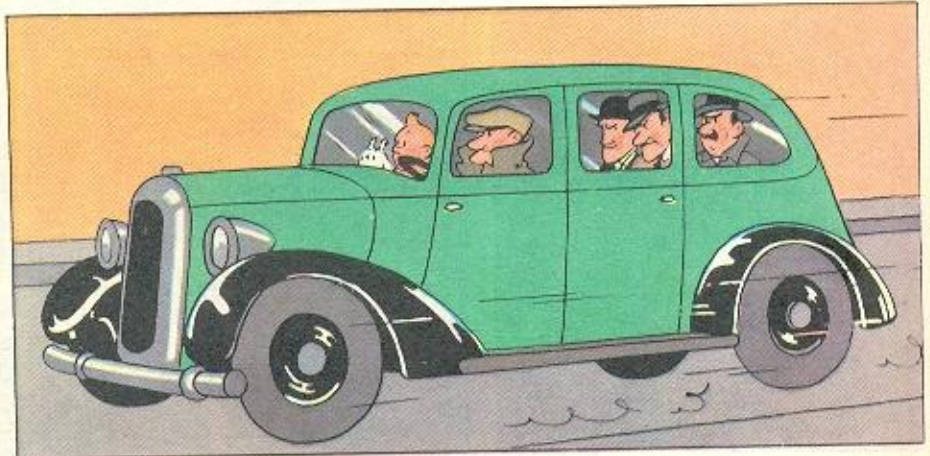
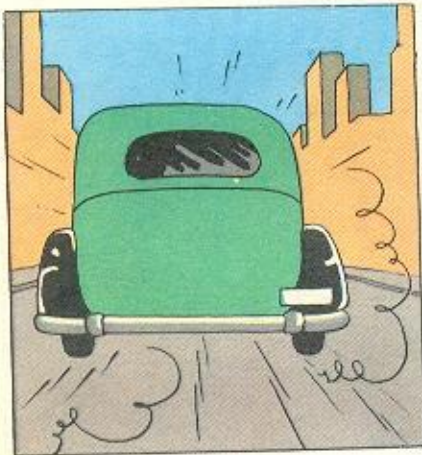
باید به شما تبریک بگم آقای تن تن، شما یک جانی
خطرناکی رو دستگیر کردین. ممکنه برای ادای
توضیحات تا پاسگاه همراه من بیاید؟ ...



با کمال میل!



بفرمائید! ...



خواهش می کنم بفرمائید ...

پلیس



اوضاع خیلی مشکوک به نظر می رسه ...
خوشبختانه اسلحه هام رو
همراه آوردم! ...



از اینطرف، آقای تن تن؟ رئیس منتظر
شماست ...

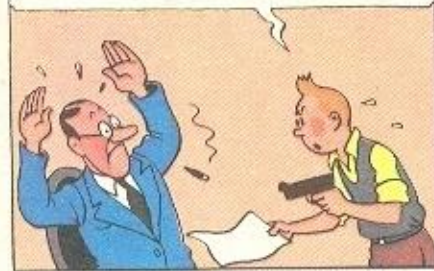


س ... سندید کای
گ ... گانگسترهای
ش ... شیکاگو

س.گ.ش



دستا بالا، ناکس!... این کاغذ مال خودت
!... بدون، که او دم شیکاگو تا با کانگستر
مبارزه کنم، نه اینکه خودم یکی از اونا باشم!



من رئیس سازمان دشمنان آل کاپون هستم. ماهی
۲۰۰۰ دلار بشما حقوق می دم بمن کمک کنید
تا علیه او مبارزه کنم. تازه اگه بتونید کاپون
رو بکشید ۲۰۰۰۰ دلار جایزه بهتون تعلق
می گیره. قبول دارید؟ قرار داد رو
امضاش کنید...



حالتون چطوره آقای تن تن؟... خیلی از زیارت
شما خوشوقتم. خواهش می کنم بنشینید!...
سیگار برگ می کشید؟... نه...؟ خوب، بهتره
به اصل مطلب بپردازیم.



این دکمه کوچولو کهز پیرای منه، معرکه میکنه!



اولین کارم دستگیری تو است...



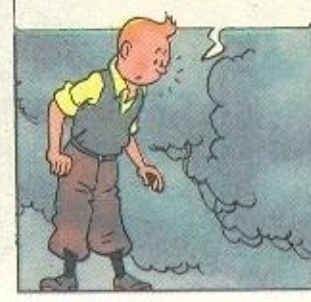
هیچ کاری نمیشه کرد!...
بیفایده است... دارم خفه
می شم... سینه ام داره
می سوزه...



بله، گاز سمیه!
میخوان منو مسموم کنن!
دستمالم!...



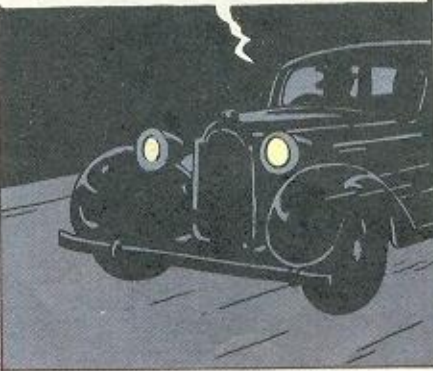
عجب کلکی سوار کردن!
بدجوری گیر افتادم!... وای!
وای! چه دودی؟... چه بویی
داره... یعنی این...



هیچکی نیست... خوبه.
عجله کن بیل...

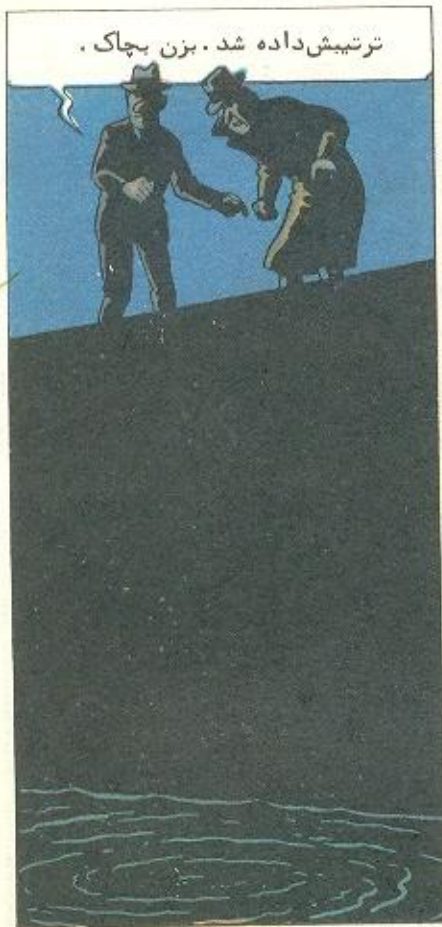


حالا بطرف دریاچه میشیگان!
عجله کن!...



اینه اش، بیل!... گاز 0.X22. کارشو عالی
انجام داده!





افتضاح کردین...! زود برگردین همونجایی که بودین! گاز اشتباهی بود... به جای O.X2Z گاز خواب آور بهش دادین...! تماس با آب حالشوجا میآره. برین اونو ازبین ببرین!...





مشکرم... لطف
کردین... آخه من
اسلحه نداشتم!



تکون بخورین مفرتونو آیکش می کنم!...



هفت تیراتونو بذارین زمین!...



روز بعد ...

روزنامه شیکاگو...
دوگانگستر توسط خبرنگار جوانی دستگیر
شدند!... عکس و تفصیلات!... شرح
کامل ماجرا!... روزنامه شیکاگو!...



اینجا چه خبره...?
سرکار، ممکنه این دونفر رو
تحویل بگیرید. اینها
جانی های خطرناکی هستند!
...



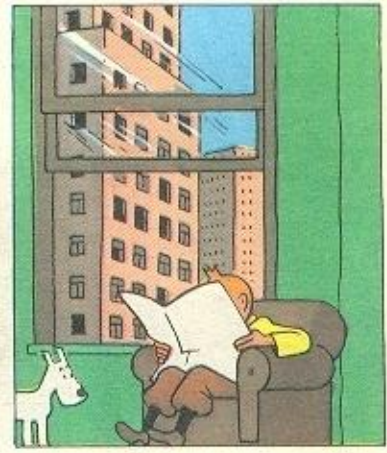
منو ببخش!... من زن و بچه دارم!
تاراحت نباشین!
دارم پلیس خیر
می کنم!...



تف تف تف تف تف



می بینی؟... خودشه، اونجا، تو اون میل!... بیه
سگ هم پهلوشه، خوب نشونه بگیرو با مسلسل سوراخ
سوراخ کن. به جای سالم تو بدنش باقی نذار...



امیدوارم از کارم راضی باشی. معذرت می خوام
که اینقدر زود میرم، آخه امروز صبح سه تا کار
دیگه هم دارم... خدا حافظ!

خدا همراست!



چقدر باید بهت بدم؟
همون قیمت همیشگی: هزار دلار.



خوشگل حسا بشو
رسیدی!
من؟ هرگز ترم خطا
تمیره...

روز بعد ...

راستی باب، شنیدم یکی از کامیونای دسته کوکونات امروز عصر چند بشکه و بسکی حمل میکنن، پیشکه هارو تو مخزن های بنزین قایم کردن. نظرت چیه؟

خیلی ساده است. کامیونو تصرف می کنیم ...

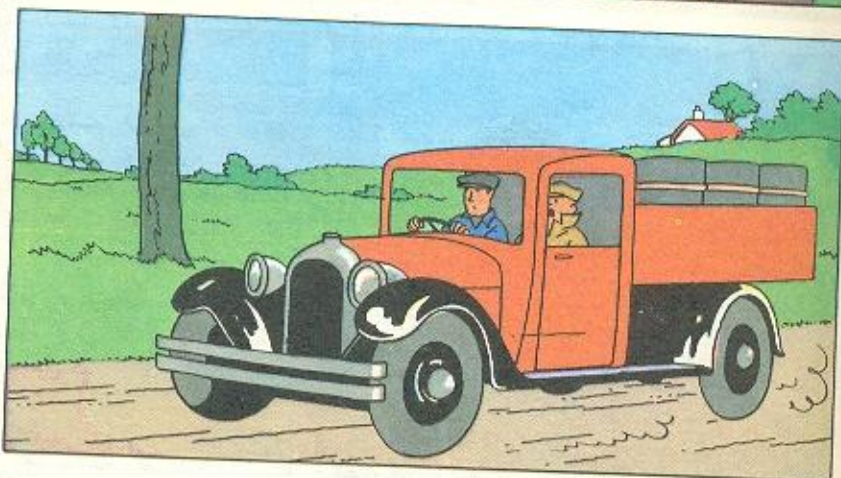
حالا که این لعنتی ها خیال می کنن از سر من خلاص شدن، باید به خدمتی بهشون بکنم که کیف کنن ...

راستی...؟ یا زرم یا مانکن ها؟ ...

خوب مبلو، نظرت چیه؟ دیدی حق داشتیم به پنجره مشکوک باشم؟ ... بین مانکن ها به چه روزی افتادن؟ ...

حق با تو بود تن تن! ... اما ... چطوری بگم ... همیشه همین مانکن ها به جای مادنیال گانگسترها برن؟ ...

خیال می کنم همین حوالی منتظر مون باشن ...



دستا بالا! ...!

خوب دیگه، پیاده شین! ... تندتر! ... اولین کسی که تکون بخوره ...

دیدی حق با من بود؟ ...

دستا بالا! ...!

دستا بالا! ...!



خدا حافظ! ...!



ایوای! دیدی چی شد؟ ...

بنگ
بنگ
بنگ



تبریک میکم آقای تن تن! ...
از صمیم قلب تبریک میکم!
بگمک شما نونستیم به دام
حسابی پهن کنیم من ...



روز بعد ...

دو تلگراف به دستم رسیده و هر دو خبر
دادن که این راهزن تو ردا سکین سیئی
است، به شهر کوچک سرخ پوستان ...
بزن بریم به ردا سکین سیئی!

اما ... آخه ... تن تن ...
مگه خیال داری بری پیش
سرخ پوستان؟ ...



... دیدی چطور از تو چنگم
در رفت؟ ... رئیس دسته شون هم بود،
همون بابی سمایلز!

ناراحت نباش، بالاخره
دست این بابی سمایلز
رو میذارم تو دست!



میلو، بگمانم لباس ما اینجا خیلی مسخره
بنظر میاد ...



می بینی میلو؟ ... به سرخ پوستان
واقعی.



دو روز تو قطار بودیم تا برسیم اینجا! ...
بهر حال، مهم اینه که حالا رسیدیم.

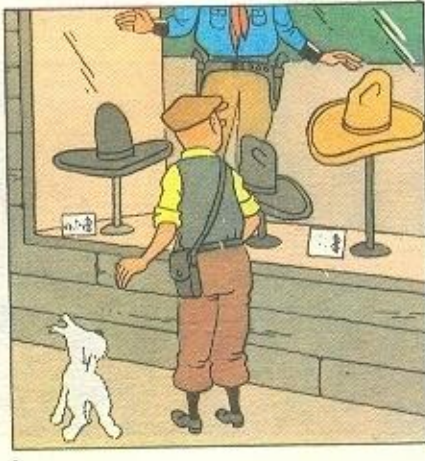


بله، این آخرین مده. کمربند مخصوص فشنگ طرف
راست خم میشه،
زمنستان گذشته
به چپ خم
میشد ...
باشه. خیلی خوبه!



همین جا باش، تا برم به دست
لباس بخرم ...

آره جون خودتون ...
خیال کردین! ...
میلو، خودشو فاطمی
سگای سرخ پوستان
نمیکنه! ...





رئیس ... مواظب باش! تن تن وارد شده! مطمئنم که دنبال شما می‌گرده! ...!

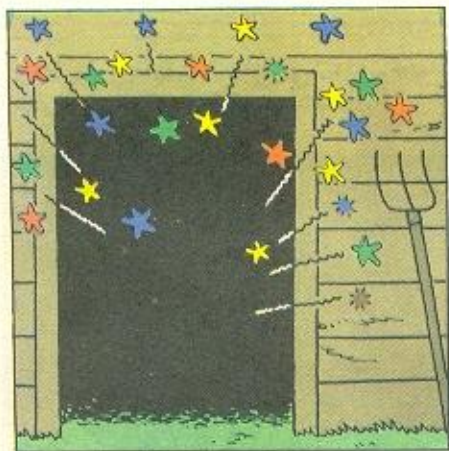
ناکس!



رئیس! ... رئیس! ...!



رئیس اگه بفهمه حسابی کلافه می‌شه! ...!



اینهش! ... این یکی خیلی آرومه. اسمش باتریسه ...

سلام، باتریس!



در همین هنگام ...

به اسب دارم که حتما "بدردتون می‌خوره! ..."

حتما "خیلی هم فشنگه! ..."



بله! ... از اون اسب خوشم میاد، اما ... آخه ... چطوری بگم ... اسب دیگه‌ای ندارین که ... رنگش باز تر باشه؟ از رنگ این یکی خوشم نیومد ... اسب دیگه می‌خوام که از این یکی خوش اخلاق تر باشه ...



بزن بریم میلو! منو برسون به جایگاه دزدا!



از این یکی خیالتون راحت باشه ...

بله، خیال می‌کنم از اون یکی خوش اخلاق تره! ...!



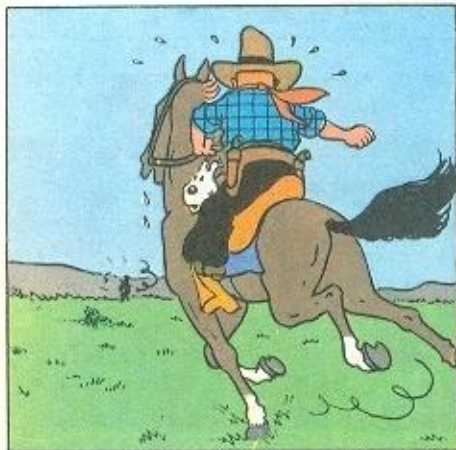
هیچکی نیست؟ ...



دستا بالا!



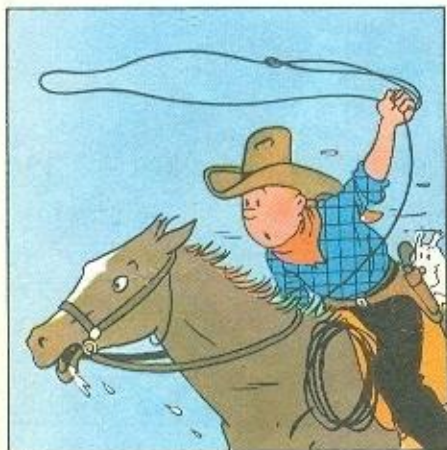
تن تن! ... رسیدیم.



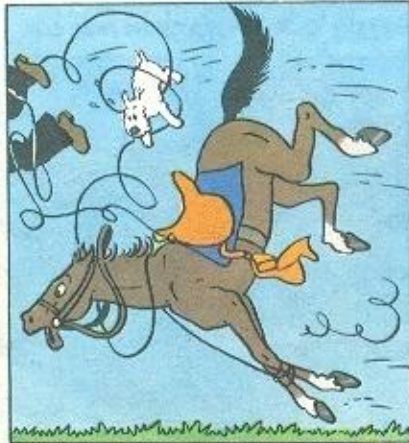
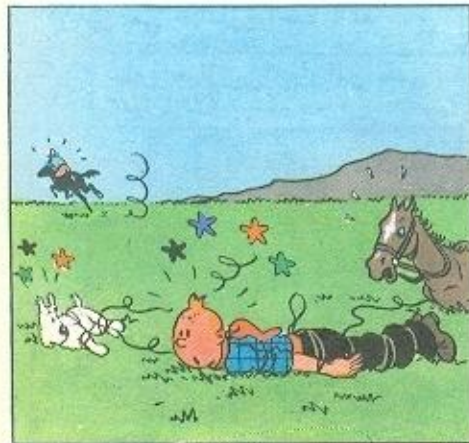
حالا حسابتو می رسم، آقای آدمکش! ...



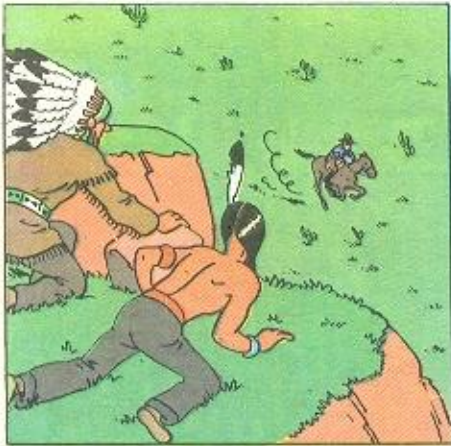
اون چارو! ... داره با اسب فراری کنه! ... حتما" بهش خبر داده بودن که او دمدم ...



از دست من نمیتونی در بری آقای عزیز! مثل یه تکه سوسیس می پندمت! ...



تن تن! ... حواست کجاست؟ ... داری پای اسب خودتو می بندی!



بله، پسرک! حالا خیلی مونده تا یاد بگیر
چطوری کمند بندازی... تا بتونه دست
روپاشو باز کنه، من حسابی دور شدم!...



سلام ای سرور تیر و مند!... آراش بر تو باد.

سلام ای رنگ پریده! برای چه به
شکارگاه ما آمدی؟

ای داد بیداد! سرخ پوستا!... حالا چطوری از دست اپنا خلاص
بشیم؟



ای جنگجویان شجاع، جوانی رنگ پریده بسوی ما می آید و می خواهد با نیرنگ شکارگاه ما را
تصاحب کند! ما نیتو، خدای بزرگ قلب ما را بر از کینه و بازوان ما را نیرومند گرداند! تسبر
جنگ را از زیر خاک بیرون بیاوریم و منتظر این رنگ پریده جوان باشیم!...

ای رئیس بزرگ، او دمدم به شما خبر بدم که به
پسر سفید پوستی داره میاد به طرف شما.
قلیش بزاز کینه است و زبانش هم بخوبی قابل
درک نیست. مواظبش باش، چون خیال داره
شکارگاه شما را تصاحب کنه. بهرحال من
بشما گفتم!...



لعنت بر شیطان!... اصلا "یادم نمیداد
بعد از صلح اخیر، تبر جنگ رو کجا خاک
کردم!...

حالا تسبر جنگ را بیرون بیاوریم.
نطق رئیس عالی بود.

واما، با این رنگ پریده چشم صدفی گرد،
که ما را متوجه خطر کرد، مهربان باشید. او
خوش آمده است و ما نیتو، خدای بزرگ او
را در پناه خود بگیرد!

فردا صبح با طلوع آفتاب حرکت می‌کنیم. نباید بذاریم این جانی از جنگ ما فرار کنه!...



همینجا بمونیم ...



بله میلو، واسه باز کردن طلا با کلی وقت از دست دادیم، دیگه داره شب میشه، باید یه جایی اطراق کنیم. فردا به تعقیب ادامه می‌دهم!...



خوب چی شد؟ هیچی!... هنوز نتونستیم تیر جنگ رو پیدا کنیم!...



روز شد. بزن بریم میلو!...



عجب شانسی داشتم!... هرطور شده باید این تیر لعنتی رو پیدا کنم، اگه نه تن تن فردا می‌رسه اینجا و من دوباره باید فرار کنم ...



لعتنی‌ها! خدا خفتون کنه!... حالا که نمیخوان بجنگن، باید زد بجاک.

پس چکار باید کرد؟ هیچی!... ساده‌است: بدون تیر جنگ نمیتونیم با رنگ بریده جوان جنگ کنیم.

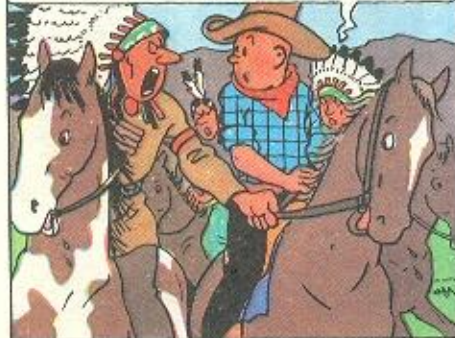
به پیش!... بسوی اسبها!... مرگ بر رنگ بریده!...

مانیتو بزرگ! خدای بزرگ! جنگجویانت راپرور گردان!

تیر پیدا شد!... مانیتو، خدای بزرگ، با جنگ موافقه! چه سقوط سعادت باری بود!



چی شده...؟ چیه...؟ اینطوری به یه خارجی خوش آمد می‌گین؟



عجب؟ سرخ پوستا اینجا چکار می‌کنن...؟ میدونی، میلو، اگه نمیدونستم که سرخ پوستا این روزها صلح طلب شدن، بند دلم پاره می‌شد!...



من میترسم، تن تن!...

واقعا "رسم عجیبیه!

رنگ پریده مثل پیرزن ترسو نیست. آرامه ولبخند میزنه.

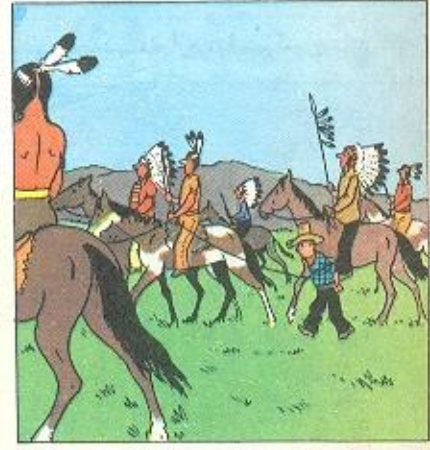


به دقیقه دیگه معلوم میشه!

میلو، باید خجالت بکشی! تن تن روتتها گذاشتی.



بالاخره این وحشی‌ها رفتن! خیلی ترسیدم... رفتن



و اکنون جنگجویان جوان من هنر خود را به این رنگ پریده نشان خواهند داد. بگذارید قبل از رفتن به دوزخ، مدتی دراز رنج ببرد!



چی...؟ دیوونه شده!

نطق رئیس عالی بود.

ای رنگ پریده، تو با قلبی پر از کینه و کَلک، همچون گرگهای بدجنس جلگه‌ها، بسوی ما آمدی. اما حالا به ستون شکنجه بسته شده‌ای. شکنجه‌های طولانی در انتظار توست.



این دری‌وری‌ها چیه؟

تو سگ ترسوئی هستی میلو!... ممکنه الان تن تن در خطر مرگ باشه...





فکری به خاطر رسید!



شیره درخت



رنگ پریده بما دستور میده! به مانیتو، خدای بزرگ سوگند! ما که غلامهایش نیستیم. رنگ پریده باید بمیرد! دستور میده!



دیگه شوخی کافیه! ولم کنید، بذارید برم!



دنگی



نقشه ام گرفت!

چی...؟ تیرکمون...؟



تق



این بچه دیگه نباید، با تیرکمون بازی کنه...

تاق



چه بچه گستاخی! چطور جرئت کرده به رئیس ما، "راسوی چشم نافذ" سنگ بندازه! بدجنس! و پیش از سه ماه، نمیخوام شکلتو ببینم، بدجنس!



اگه باز هم چیزی با این تیرکمون بطرف من پرتاب بکنی، سرت را میبرم!



رئیس برادر من زده؟ مگه ندیدی "گاو وحشی" هیچ گناهی نداشته؟

سوفو



آره...! تو...!...



به یواکوندا قسم! ... توهم جرئت میکنی به "راسوی چشم نافذ" بی احترامی کنی!

من...؟

مرگ به بی غیرتهایی که "گاوچشم" رامی زنند
برای اینکه از برادرش دفاع کرده . برادرش
را "راسوی چشم نافذ" بی خودی زده بود !



برادر "گاو وحشی" جرئت کرده "راسوی
چشم نافذ" را بزنند! مرگ بر "گاوچشم"
برادر "گاو وحشی" !



سروصداها خوابیده.
حتما "شکنجه تموم
شده . باید برم به
نگاهی بندازم ...



حالا باید دید چه کسی
این سرخ پوستارو علیه
من تحریک کرده ... نکنه
کار همون دزدی باشه که
دنبالش هستم ؟



خوب ، دستم باز شد.
باید پام واز کنم! ...
و بزنم بیچاک ...



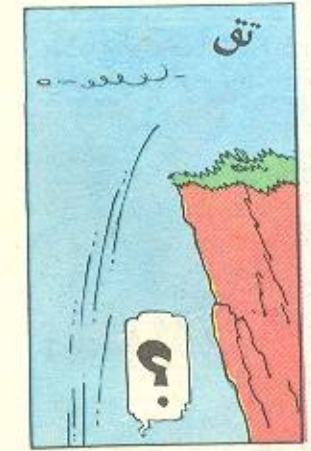
عالی شد... معرکه
شد... حالا که همدیگه
رو میزنن ، وقتشه که
دست و پا موواز کنم ...



بدشاشی شروع شد ! ...
دارن دنبالم میکنن !



چی ؟ اونجا رو! ... داره در می ره ! ... همه اهل قبیله
رو هم درب و داغون کرده ! ... عجب حقه بازیه ! ... باور
کردنی نیست ! ...



وای ! ... باز داره تیر میندازه !



نه ، کار سرخ پوستا نیست ! کار همون
آدمکشه ... خودم میدونستم ! حالا
میفهمم سرخ پوستا چرا با من بد بودن ...



صدای گلوله ! ...
نکنه بلائی سر
تن تن آورده
باشن !



حسایش پاک شد. این پسر بچه دیگه نمیتونه چوب لای چرخ من بذاره.



به چی داره نگاه میکنه؟ ...
تکنه واقعا " ... یعنی ممکنه
تن تن افتاده باشه تو پرتگاه؟ ...

تندتر! ... تندتر! ... باید
تن تن رو نجات بدم.



وای چه سقوطی! ... این پرتگاه حداقل
سیصد متر عمقشه ... بزحمت میشه پائین
رو دید ...



تقی
هاف! ...!



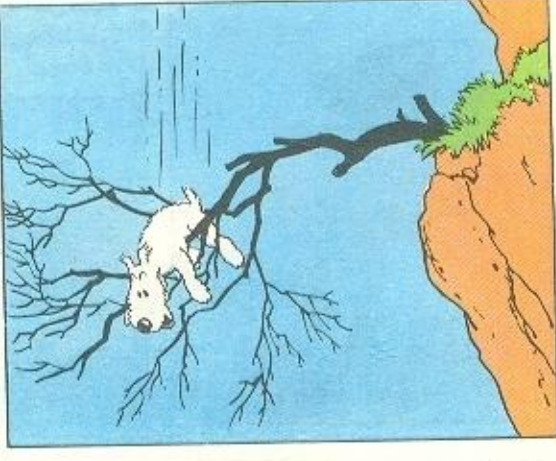
این که صدای سگ تن تنه...
باید بفروستمش بره لای
دست صاحبش.



هاف! ... هاف! ... هاف! ...



خوب، حالا برگردیم به شیکاگو.



البته نجات ما زیاد هم خوشحالی نداره،
چون هیچ راهی برای نجاتمون نمی بینم ...



من هم از اون بالا افتادم. خوشبختانه
تونستم همون درخت رو بگیرم. وزن من
باعث شد درخت خم بشه ... بعد ولش
کردم و افتادم اینجا. اگه درخت نبود،
رفته بودم ته پرتگاه ...



بله، به این
میکن شانس ...

سلام میلو، مثل اینکه تو هم از همون
راهی که من اومدم، اومدی! ...





رقتیم! ...



خیلی عجیبه! ... مثل به غاره! ... چطوره امتحان کنیم به بینم به کجا می ره? ...



میلو، اونجا دنبال چی میگردی؟ چیزی پیدا کردی? ...



بالاخره به کجا می رسم?



همش سربالاشیه ...



کجا داریم می رسم? مواظب باش میلو! ... بی احتیاطی نکنی! ...



راه دیگرش از اینجاست ...



احتمالا " سرخ پوستا موقع حمله دشمناشون اینجا جمع میشدن ...



به غار بزرگیه ... رودیوارش هم پر نقاشی سرخ پوستاست ...



و حالا باز سربالاشیه ...



آهان حالا سرپائینی شده ...



باز سربالا میره! ... بالاخره به کجا می رسه? ...



خدای من! چقدر سنگینه! ...



خیلی عجیبه! ... حتما زمین لرزه شده! ... زمین زیر من تگون میخوره ...



بالاخره از سر این خیرنگار کوچیک لعنتی خلاص شدم. حالا قبل از اینکه راه بیفتیم، باید شکمی از عزا در بیارم. یادت بخیر آقای تن تن! ...





پس اوضاع خوبه؟ ...
 رئیس اونو شکست داده .
 حالا مبارزش بیرون! ...



آهان! بالاخره سروکله یکی پیدا شد! ... چه خبره؟ ...
 خداوند جنگ ، و آکوندای بزرگ ، ما را پیروز کرده! رنگ پریده شکست خورده .



بیشتر از یه ربعه که لعتتی هارفتن اون تو معلوم نیست چه غلطی دارن می کنن ...



به ما نیتو قسم! اینکه رنگ پریده نیست! بر شیطان لعنت! اشتباه کردم! ... این رفیق خودمه! ...



بفرما! ... دیگه هرگز نمیتونم واسه ما مزاحمتی ایجاد کنه!



"راسوی چشم نافذ یه دفعه دیگه ضربت خود شو نشون داده بعد از یه جنگ سخت تو تاریکی و بکمک و آکوندای بزرگ ، بالاخره تونستم رنگ پریده رو شکست بدم . جنگجویان اونو از تو سوراخی بیارن بیرون!



از این طرف یه سنگ بزرگ ، از اون طرف هم برنگاه! چکار می تونه بکنه؟ ... دیگه کارش ساختاست ...



فکری بخاطرم رسید! ... رنگ پریده رو همونجا بذاریم بمونه : خودش از گرسنگی تلف میشه ...

هر جور که تو بخوای ، فقط کاری کن که دیگه پیداش نشه . حوصله ام از دستش سررفته! ...



خوب! ... مواظب باش! ... حالا صدای یه انفجار خوشگلی می شنوی! .. و سنگ اونامثل چوب پنبه بطری شامپانی می پره به آسمون و بعدش ما خلاص می شیم! ...



یه دقیقه صبر کن ، میلو ، تا کارشو تموم کنم ...
 یهو مارو منفجر نکنی!



میلو جان هیچ نترس ، ما اینجا کپک نمی زنیم . اونای خیال کردن که ما زندانی شدیم ، اما فراری کنیم . می بینی ، باروت فشنگ هارو خالی می کنم وهمشو خوب جمع میکنم . خب ، اینم از این ... حالا سنگشونو منفجر میکنم .

خیال میکنی نقشات عملیه؟ ...

بدشانسی رو دیدی؟ ... باروت به اندازه کافی نبود! ... حالا چکار کنم؟ دیگه فشنگ هم ندارم! ...



خوبه! ... خیلی خوبه! ... البته کندپیش میره، اما خوبه ... بالاخره کار خودمونو می‌کنیم، حالا خواهی دید، میلو ... به خورده دیگه ... عجب زمین مرطوب شد! ...



میلو جان، شجاع باش! ... باید حتماً از اینجا بیرون بریم. یالله دست بکارشیم! سعی کنیم به سوراخ دیگه بکنیم! ...



ش... شما چطور فهمیدین اینجا چاه نفت هست؟... تازه ده دقیقه است که نفت فوران کرده...
 ما بو می کشیم رفیق!... و هرگز اشتباه نمیکنیم!

سلام رفیق!... اینم قرارداد، امضاش کن! ۵۰۰۰ دلار واسه چاه نفتت بهت میدم!...

دهه!... نفته!... چقدر با مزه است! چه شروتی داره هدر می ره!
 منو بگو که همیشه خیال میکردم نفت تو بشکوه است...

خیلی متأسفم آقایون، اما این چاه نفت مال من نیست. مال اون سرخ پوستایی است که اینجا زندگی می کنن.
 تمیتسونستی اینو زودتریگی؟...

امضاش نکن رفیق! من ۲۵/۰۰۰ دلار میدم!...
 ...! ۵۰/۰۰۰
 ...! ۱۰۰/۰۰۰

به حرف این حیوان گوش نده!... اینو امضاء کن!... ۱۰/۰۰۰ دلار واسه این چاه نفت!...

دو ساعت بعد...
 (Illustration of a man carrying a large log on his shoulder.)

یک ساعت بعد...
 (Illustration of a man in a blue shirt being held by men in military uniforms.)

بیا جغد پیر، این ۲۵ دلار رو بگیر!... نیم ساعت وقت داری اسپاهاتو جمع کنی و از اینجا بری!
 رنگ پریده عقلشو از دست داده؟...

صبح روز بعد...
 این آدم گیج کیه؟ آهای، ببینم، مگه نمیدونی که با لباس سرخ پوستا همیشه تو شهر اومد؟... از اون گذشته، چرا مواظب اتوموبیلها نیستی؟... حتماً خیال کردی تو غرب وحشی هستی، پله؟...

سه ساعت بعد...
 شرکت انحصاری نفت



وای! ...! حتما " منو شناخته! ...!

اوتشاش
خودشه! ...!



چیک
چیک

عین گاوا شدیم ... ایستادیم رد
شدن قطار رو تماشا میکنیم ...



به این میکن بدشاسی! ...! این
گرفتاریها باعث شد که آقا دزده
بزنه بچاک. حالا چطور دوباره
پیداش کنم? ...!



آهای! ...! اونچارو! ...!
نگاه کن! ...!

خدای من! لوکوموتیوتنهایی
به حرکت در اومده! ...!



عجب داستانیه! ...! نسناس
باز از دستم در رفت! ...!
مگه اینکه ...



آقای رئیس ایستگاه، قطار بعدی کی
مییره?
قطار بعدی? ...! فردا
همین ساعت! ...!

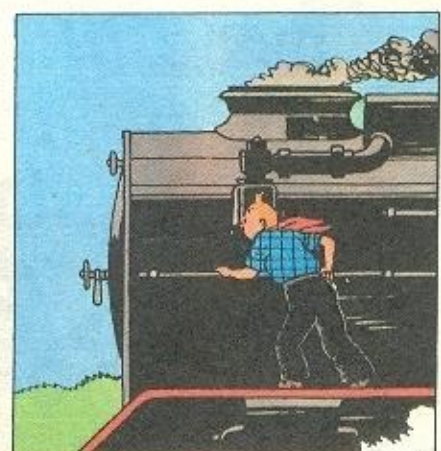


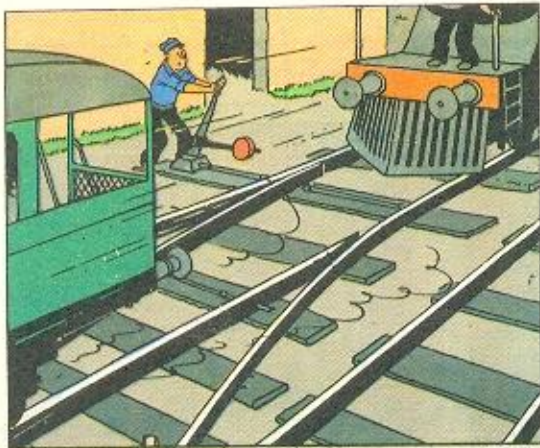
آفرین! موفق شدیم! ...! دود قطار رو
می بینم! ...!



باید بیخشین، لوکوموتیو رو ازتون قرض کردم ...

خدا حافظ! ...!
واستون کارت پستال
می فرستیم! ...!





وای! چه بموقع بود ...
قطار سریع السیر رسید ،
لوکوموتیو هم دنبالشه ...



خیلی خوب
رئیس!
خیالت
راحت باشه .



الو؟ ... قسمت ۱۵۲؟ ...
لوکوموتیو دیوونه رو خطه ...
بله ... نباید به سریع السیر
برسه ... بفرستش رو خط ۷ ...



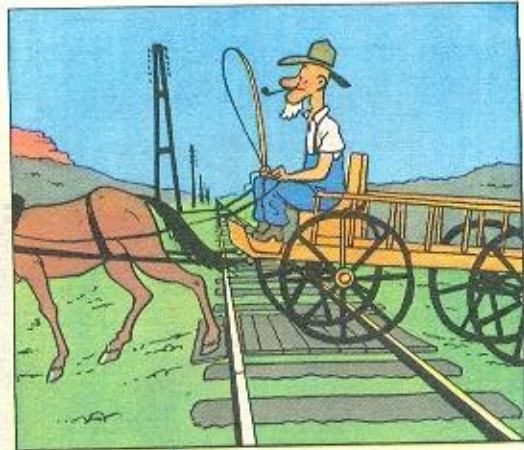
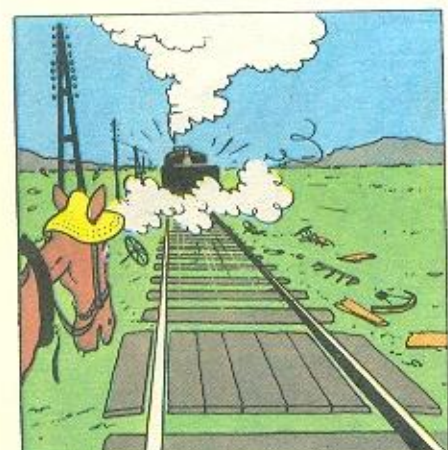
چه مصیبتی! ترمز لوکوموتیو کار نمیکنه! حالا
فهمیدم ، داشتن تعمیرش میکردن! ...



باید دنده عقب بزنم و خط رو عوض
کنم!

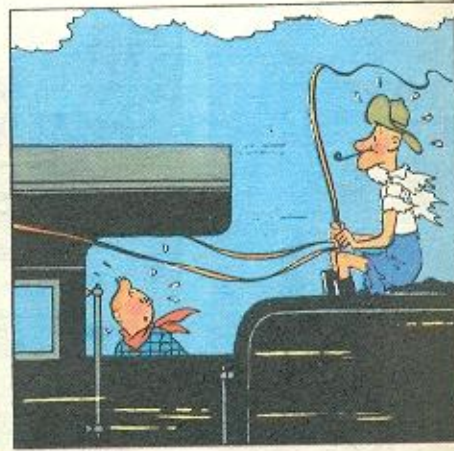


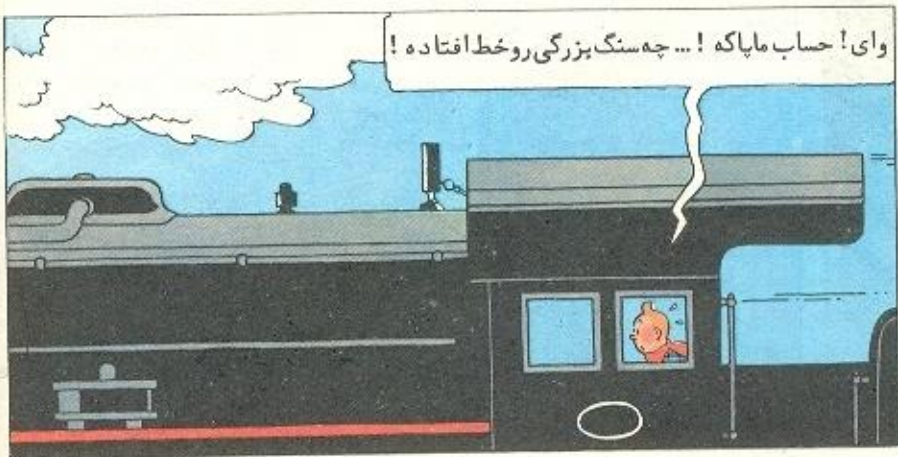
آی ناکس های لعنتی! ... لوکوموتیو رو
فرستادن رو خط دیگه ...



واسه واز کردن راه فقط یه راه وجود داره و اونم دینامیته ،
وقت هم داریم ، تا فردا هیچ قطاری از اینجا رد نمیشه ...

بهر حال اسلیم عزیز ، شانس آوردیم که سنگو دیدیم . فکر
کن ، اگه قطار سریع السیر فردا باهاش برخورد می کرد چی
می شد؟ ... چه فاجعهای بهار می اومد! ...

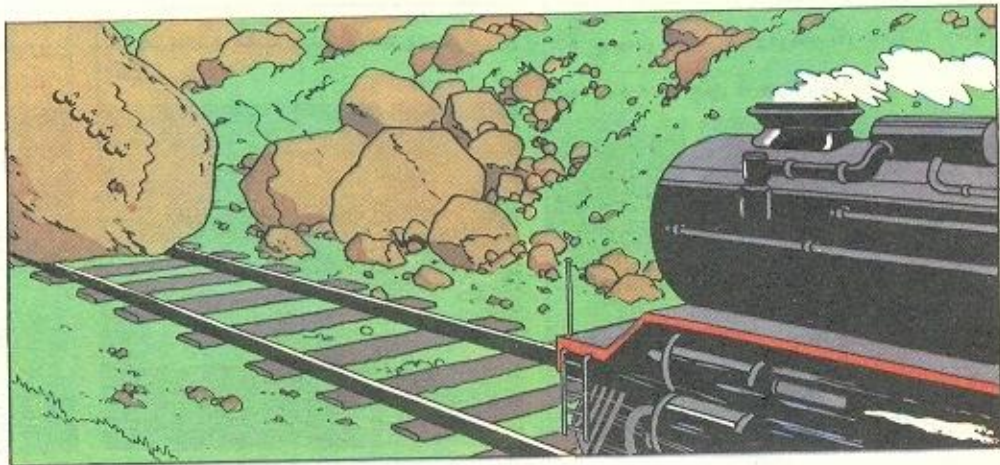




وای! حساب مایاکه! ... چه سنگ بزرگی رو خط افتاده!



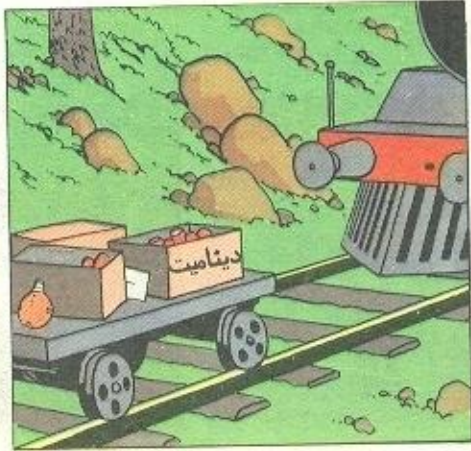
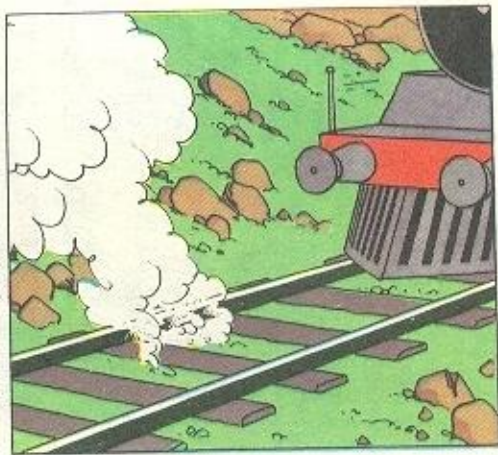
اسلیم! ... به لوکوموتیو! ... عجله کن، دینامیتو بزن، اگه نه الان لوکوموتیو په این سنگ می خوره ...



ای خدا، بیل اسپاوا وسائل کاروبیه دینامیتها! ... روی خطه! ... یو تصد متر اونورتره! ...



واقعا "شانسی بود! ... دینامیت درست بموقع منفجر شد! دو ثانیه دیرتر، دیگه چیزی از لوکوموتیو باقی نمی موند! ...



دیدی میلو کوچولو اینو میگن شانس! ...



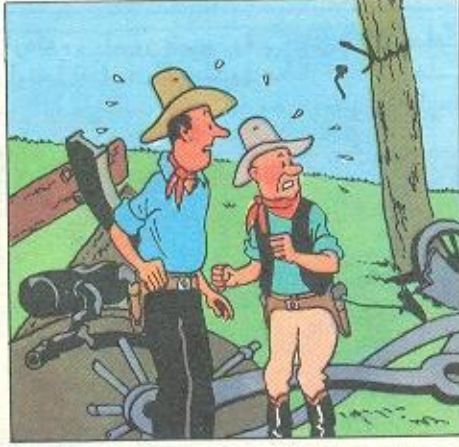
ببین بیل! ... تنها چیزی که از شون پیدا کردم همینه! ... وحشتناکه! ...



چه فاجعه‌ای! ... چه مصیبتی! ... سرنشیناش حتماً ریز ریز شدن! ...



وحشتناکه! ... وحشتناکه! ...



مصیبت یاره! ...! افتضاح شده! ...!



سگ منو ندیدین؟ سگ شما؟ من سگی ندیدم پسر جان. هیچی پیدا نکردیم. بیخشین قربان. ممکنه پفرمائید ارا به من کجاست؟ ...



سلام!



چی؟ ... بری؟ ... همینطوری که همیشه! ...

چرا، مجبورم فوری برم. دارم به قانون شکن خطرناکی رو تعقیب می‌کنم. ...



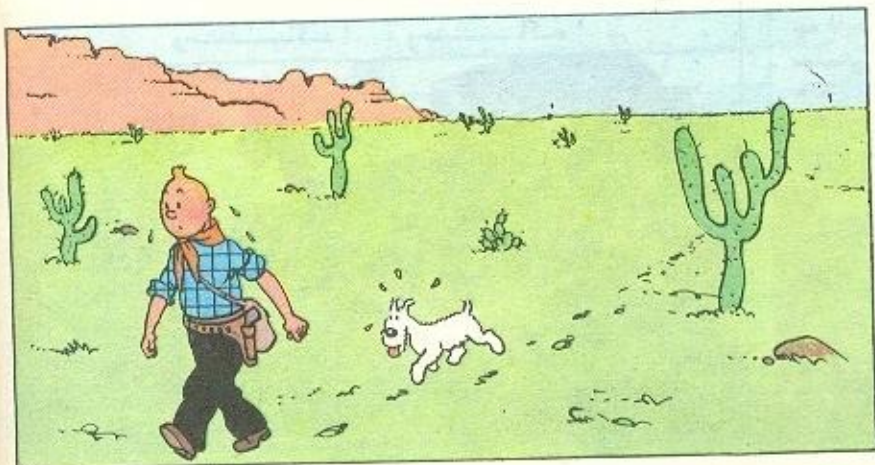
آخ! بالاخره پیدات شد میلو جان! میدونستم که بالاخره دوست خوب قدیمی‌ام رو پیدا می‌کنم. ...

تن‌تن جون این چه وضعه، اون زبرداشتم خفه می‌شدم. ...

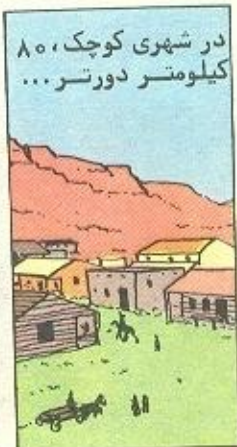


باید همه جارو خوب بگردیم ... میلو ناپدید که نشده. ...

من که همه جا رو گشتم.



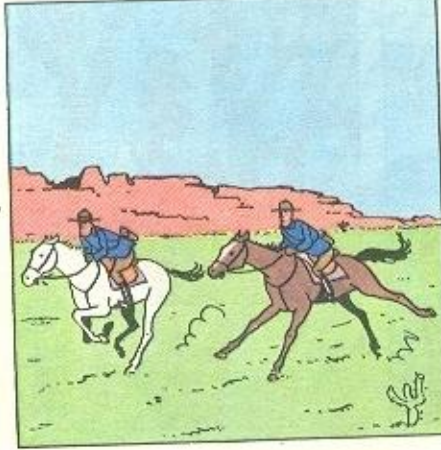
خوب، حالیه خورده پیاده روی کنیم. بسا
غذاهایی که اون مردم با رحم بمن دادن،
راحت میتونیم از صحرا رد بشیم.



... از پنجره در رفته، جای
پاش اینجاست و کفشش علامت خاصی
داره؛ ته کفشش میخ داره ...

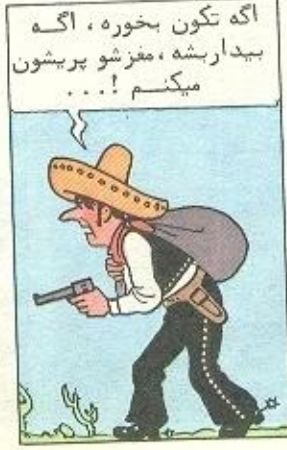
بله، موضوع از این فراره که... امروز صبح، وقتی مثل معمول به بانک
اومدم، دیدم رئیس اونجا افتاده و گاوصندوق هم بازه... منم خیر
دادم فوری چند نفری را بازداشت کنند، اما مجرم اصلی فرار کرده
بود! ...

در شهری کوچک، ۸۰
کیلومتر دورتر ...



گرفتاری ما یکی دوتا که نیست! علامت
کفشم بالاخره منو لو میده ...

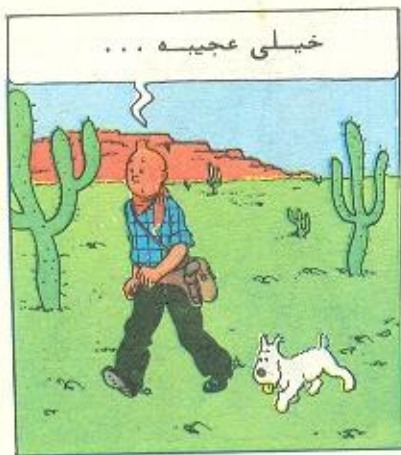
باهمین علامت، بالاخره پیداش می کنیم ...



کار نموم شد! ... دیگه
خیالم راحتیه! ...

اگه تگون بخوره، اگه
بیدارشه، مغزشو پریشون
میکنم! ...

به آیه مرد! ... اگه منو ببینه، حسام پاکه!
... خوبه اون خوابیده! ... به روح پدرم،
فکر خوبی به مغزم رسیده ...



خیلی عجیبه ...



بذار ببینم، عجیبه، خیلی عجیبه! ... اینا که کفشهای من نیستن! ... کف پای راستش میخ داره! ... اینا مهمیز هم دارن. واقعا چیز عجیبیه! ...



آه! ... خوب دیدگه، استراحت کافیه، باید راه بیفتیم میلو ...



ایست!



خیلی عجیبه ...



جای یاهارو می بینی؟ ... مثل اینکه میخواسته رد گم کنه ... امانتونسه! ... بزودی دستگیرش می کنیم! ...



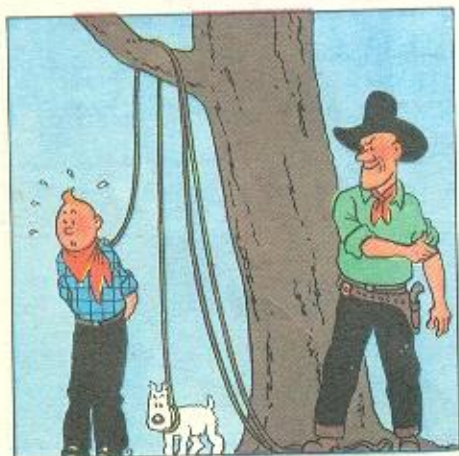
شب به شهر می رسم ...



آخه چرا؟ من اعتراض می کنم! ...
اعتراض میکنی؟ ... پس بانک غرب چی؟ هان؟
... رئیس اش چی؟ ... دلارها چطور شدن؟ ...



بنام قانون بازداشتی!



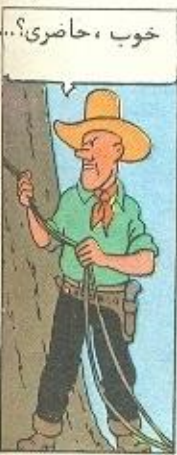
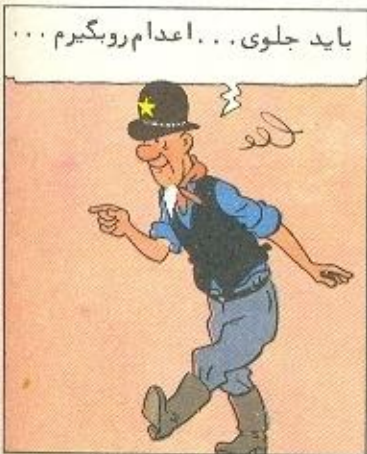
کاری از ما ساخته نیست، دارن بذارش میزنن! ...



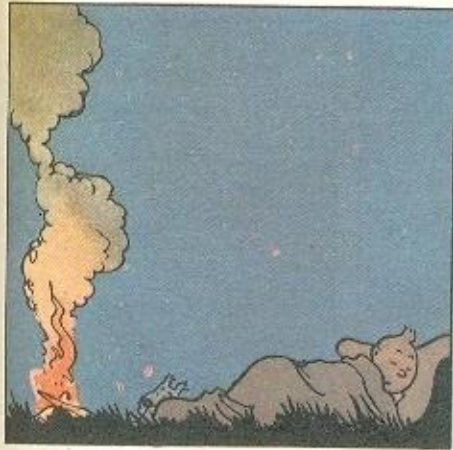
اونهاس! ... اونهاس! ... مجرمو آوردن!
بذارش بزنیم!



و اکنون اخبار دیروز :
طبق اظهار پروفسور و . ر . ل . و . سرپرست اداره آمار : ۲۴ بانک بسته شده ، ۲۴ بانکدار دستگیر شدند ، ۳۵ بچه ربوده شدند ...







شب شده. همینجا اطراق میکنیم، میلو جان. فردا صبح راه می افتیم.

آفاهه وقت بگردد
آخ بگه!
نجات پیدا کردیم! ...دیگه
دنبالمون نمیان! ...



مگه... مگه چها اتفاقی افتاده؟ ...

ویه آهو! ... از کی تا حالا
آهوها در تعقیب شیرها
هستن؟ ...

یه شیر! ...



نباید وقت روز دست بدیم! ... فرار کنیم! ...

این دشت آتش گرفته! ...



زود باش میلو! ...

وای! ... آتشها نزدیک شده ...



بله، آقا تن تن، واقعا ایندفعه رو شانس آوردیم! ...



می بینی، میلو جان؟ خوب نجات یافتیم! ...
... پنف ...

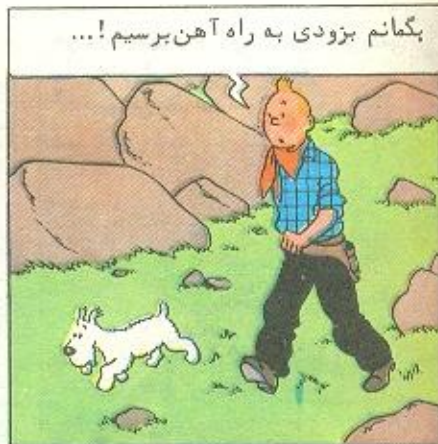


به محض رسیدن، باید تعقیب رو شروع کنیم.

چوک! ...
چوک! ...



می بینی؟ اونهاش! ... حالا باید این خط رو بگیریم و به نزدیکترین ایستگاه برسیم.
مثل اینکه باز هوس قطار بازی بسرت زده، ها؟



بگمانم بزودی به راه آهن برسیم! ...



نخیر، اشتباه نمیکنم. یکی میخواد قطار روز خط خارج کنه! ...
ماقبلا هم اینجا بودیم ...



آخ! آخ! یه الوار روی خط افتاده! ... اونم درست سرپیچ! ... حتما قصد سوئی توکاره!



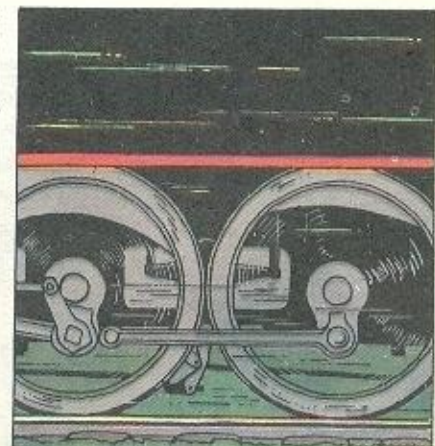
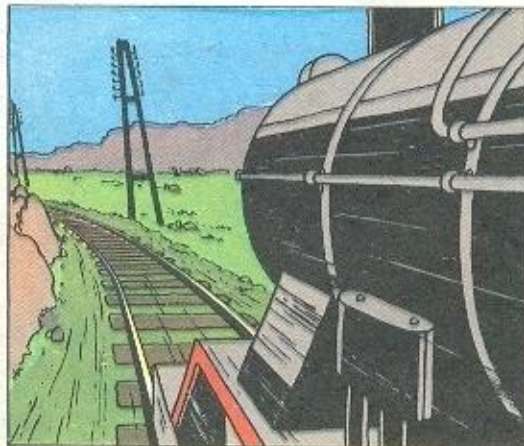
البته کار آسونی نیست، اما سعی خودمون رو می کنیم! ...

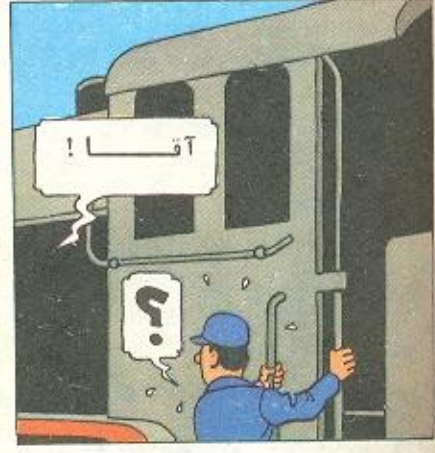
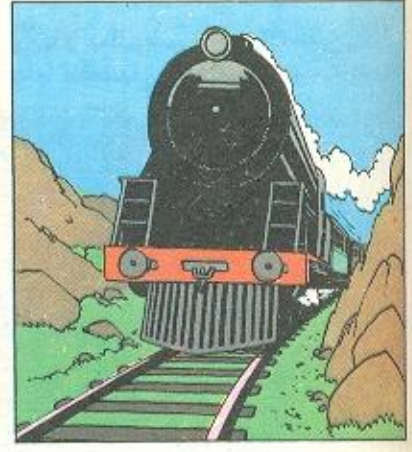
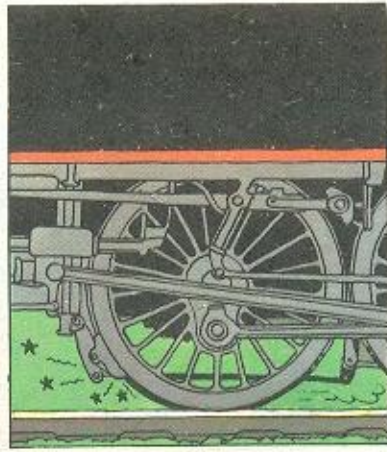


به، به آفازاده! ... چه اتفاق چالپسی! ... ایشون دوست عزیزم، آقای تن تن هستن! ... عجب جایی بهم برخوردیم، هان! ... مطمئنم که دنبال من میگشتی، مگه نه؟



عجیبه... کسی پیدااش نیست ...





اون بالا به کلبه است! ... تکه همین پاشه؟ ...
جای مطمئنه. مثل آشیانه عقاب ...



باید تا اون بالا
بریم؟

ای وای جاده داره کوهستانی میشه ...

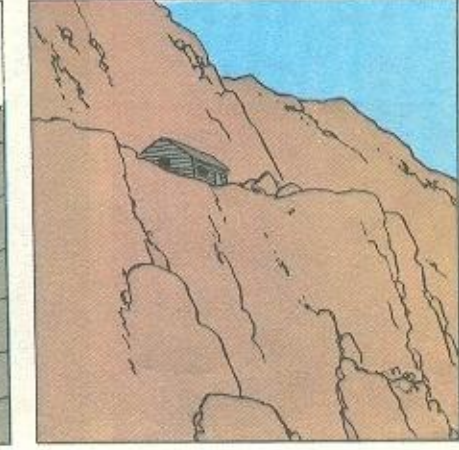


مثل اینکه هنوز کسی
اینطرفا پا نداشته.

اگه بابی اسمایلز منو دوباره ببینه. حتما
خیلی خوشحال میشه!



ها! ها! خودشه! ... رد منو
پیدا کرده! ... خوب، چه
بهر



خوب! ... تقریبا "رسیده ... دوست
عزیز، حالا تفریح خوبی میکنیم ...



میدونی، تن تن؟ این یه ورزش خوبیه ...



این سفر، تا حالا کوهنوردی نکرده
بودیم، میلو!



ناکس! صخره رو منفجر
کرده! کلک ما کنده
است، میلو!



بله! جناب تن تن! ... دیگه هیچکی حتی
اسم ترو هم نمی شنوه ...







آقای رئیس پلیس؟ ... به صندوق واسه شما آوردیم، خیلی هم سنگینه.

توش چی هست؟ ...



آقای تن تن، من رئیس ورلد موزیک هال هستم. با حقوق هفته‌ای ۱۰۰۰ دلار شما رواستخدام میکنم. اینم به چک ۵۰۰۰ دلاری واسه خرجهای اولیه تون.

روز بعد ...

همینجا آروم بشین، میلو جان. میرم سری به رئیس پلیس بزنم، زود برمیگردم!

الو، آژانس خبری؟ ... من رئیس پلیس میتونید خبر بدید که بابی اسمایلز کانگستر معروف، بعد از هفته‌ها تعقیب، توسط تن تن، همون خبرنگار جوان، دستگیر شده. بابی اسمایلز رو بسته بندی شده بایست واسم فرستاده ... پله، پله، پله، میتونید همینطور خبر بدید ...



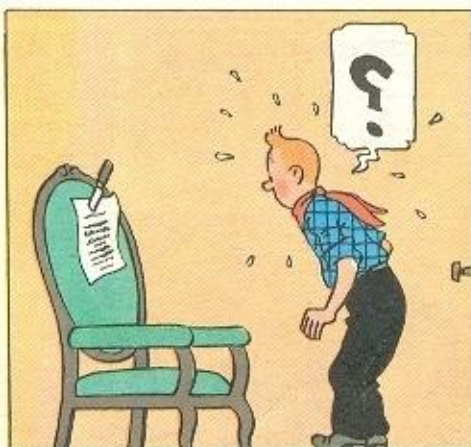
آقای تن تن، جنرال برود کاستینگ کورپوریشن از من خواسته به اطلاعاتتون برسونم که اگه از ادیوش صحبت کنید، هفته‌ای ۲۰۰۰ دلار بشما میدن.

از طرف پارامونت میام. واسه بازی تو یه فیلم پر زود خورد حاضریم استخدا متون کنیم!

هفته‌ای ۵۰۰۰ دلار!

۱۰۰۰ دلار برای چاپ عکس میلو روی جعبه بیسکویت برای سگها ... باشعار ... از این بیسکویتها مصرف کنید تا مثل من چابک باشید

تا ۵۰۰۰ دلار تو روزید سگتان را خواهید دید. اگر حاضرید پول را بپردازید، دستمال سفیدی جلوی پنجره بگذارید. اگر پیشنهاد را رد کنید، سگتان راهزنی خواهد دید ...



آقای تن تن! آقای تن تن! گوش کنید! بذارید توجه شمارو به مذهب جدید یهودی - بودائی - اسلامی - آمریکائی نو جلب کنم. سودش در سال خیلیه.



بفرمائید تو! ...

تف تف تف تف



چکار کنم؟ چکار کنم؟ ... اگه قبول نکنم، میلو رو میکشن! از طرف دیگه، هرگز حاضر نیستم تسلیم تهدید این و اون بشم! ... پس... چکار کنم، خدای من، چکار کنم؟ ...



الو... الو... دفتر هتل... من تن تن! ... بله ... میلو، سگ منو دزدیدن! ... نذارید کسی بیرون بره ... چی؟ ... به کارگاه... باشه ...



پله! ... سگتون خوابیده بود، یکی وارد شده و با کلرو فورم بیهوشش کرده و گذاشته توی کیف. سن دزد سی و سه سال و شش هفته، انگلیسی رو با لهجه اسکیموئی حرف میزنه، سیگار پیپر دلار میکشه، لباس زیرش فلانله و کفش جورابش هم از همون رنگه. روی کتف چپش خال داره. با همین علامت هم شناخته میشه.



اجازه میدید کارمو شروع کنم؟ ...



تن تن شما هستید... خوب! ... سگ شمارو دزدیدن. پول میخوان، شما چارتر دزد شدید. هان؟! اینطور نیست؟ ... میبینید هیچی از من مخفی نمی مونه ... خودمو معرفی میکنم. مایک ماگ آدام، کارگاه هتل.

خوشوقتم! ...



کارگاهه چه مهارتی داشت! ... یا چه اطمینانی حرف میزد! ... عین شرلوک هلمس! ... منو بگو که خیال میکردم اینچور کارگاهها فقط تو کتابهای پلیسی هستن.



تا به ساعت دیگه بر میگردم! ... البته با سگتون! ...



کمی هم پای راستش می لنگه، چون وقتی میخواسته پرویز میخچاش رو بکنه، پاشو مجروح کرده. یه چیز دیگه، تو خواب هم خرناس میکشه! ... چهل سال پیش، دزد ها پوست سر پدر بزرگش رو کندن، خودش هم از خوراک سوپ لانه پرستو با سوس مخصوص خوش نمیداد. می بینی پای یه بازرسی سطحی چه چیزهایی دستگیرم شده؟ ...

؟



بدبخت! ... پس میرزای منو تو دزدیدی؟ ...



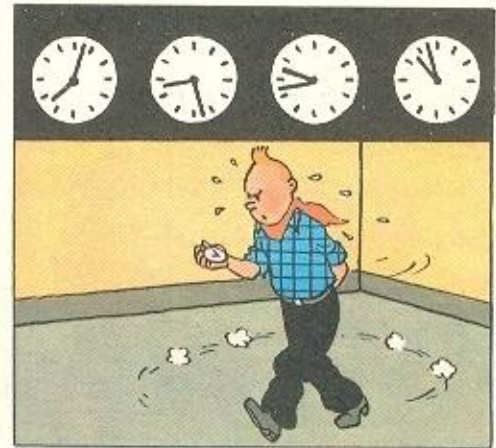
سلام! ایتم سگتون!

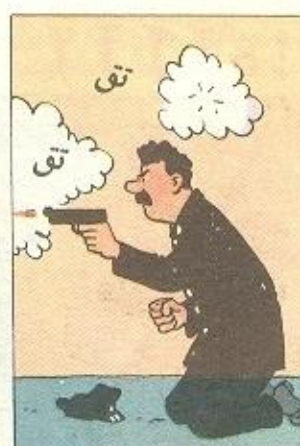


بفرمائید!

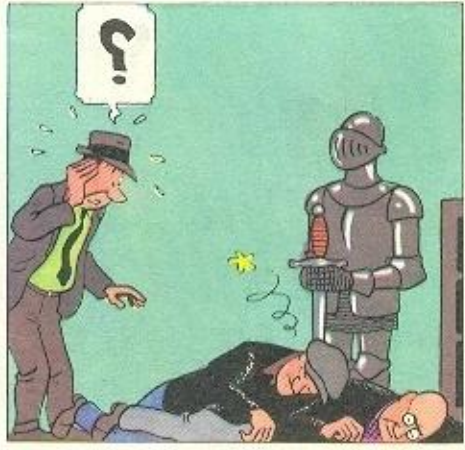
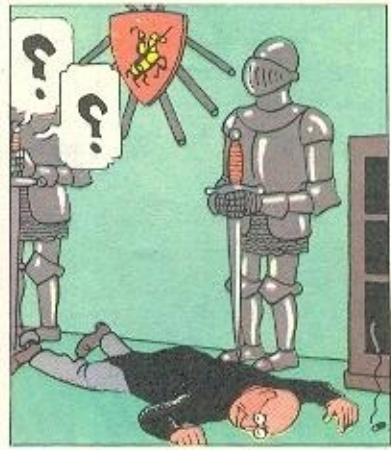


یکساعت بعد ...



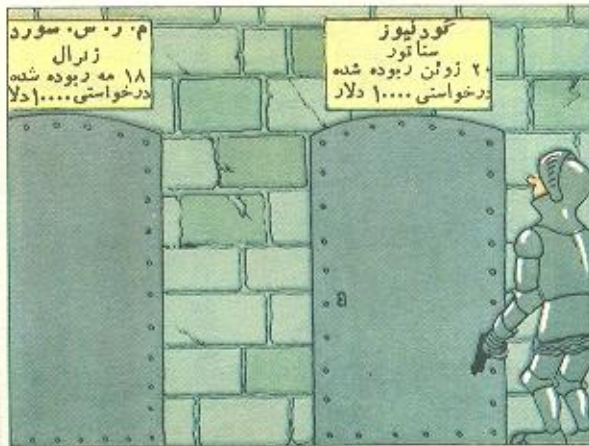








میلو
سگ
۲۵ ژوئن ربوده شده
درخواستی ۵۰۰۰ دلار



م. ر. س. مورد
زیرال
۱۸ مه ربوده شده
درخواستی ۱۰۰۰ دلار

گودلیوز
سناتور
۲۰ ژوئن ربوده شده
درخواستی ۱۰۰۰ دلار



چه اتفاقی افتاده؟... سرم سنگینه!
من که فقط یه گیلان و یسکی خوردم
... یعنی چه! ...



منم میلو! ... یه خورده دیگه
حوصله کن الان کلید زندانتو
میارم.



میلو! ...
میلو! ...
عوعو!
عوعو!



اومدم میلو جان! ... تن تن
هرگز ترک نمیکنه.



آقا! بهتره ساکت باشی! ...



توی همین قصره... ده دقیقه وقت دارین تا دست و
پایسته بیاریدش اینجا... خوب دیگه بجنبین! ...



هیس! ... سروصدا میآد! ... حتما یکی
از دزدا خبر داده. صدای سوت
میآد... بهتره احتیاط کنیم.

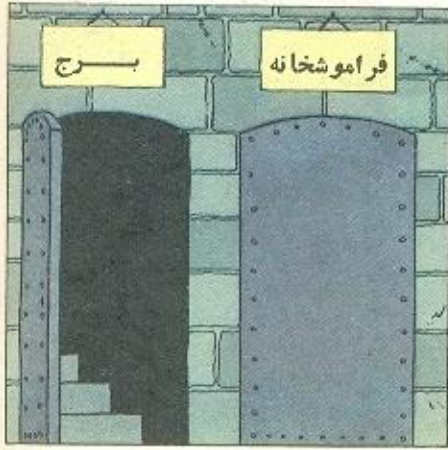
چهلپاس خنده داری
تن تن...



میلو! ... میلو جان! ...

منو بگو که خیال میکردم
دیگه هرگز ترونمی بینم

به آقایان
ربوده شده



روز بعد...

طبق اطلاع واصله، تن تن خبرنگار جوان، موفق شد باند خطرناکی را که اعضایش در آدم دزدی تخصص داشتند کشف کند و آنها را به پلیس تحویل دهد. از آنها اسناد بسیار مهمی بدست آمده است. فقط رئیس باند توانسته است فرار کند و پلیس با تمام قوا در جستجوی اوست...



با تمام قوا در جستجوی بنده اند! ها! ها! ها! باید تشونشون بدم که اصلا "داخل آدمشون هم نمیدونم! ... باید بدونند که یا من همیشه طرف شد! ... الو! ... تام! بله... خودم هستم... هنوزم پیش اسلیفت هستی! ..."



روز بعد...

دعوتنامه خصوصی

کارخانه اسلیفت افتخار دارد از آقای تن تن دعوت کند تا از کارخانه جدیدشان بازدید بعمل آورند.

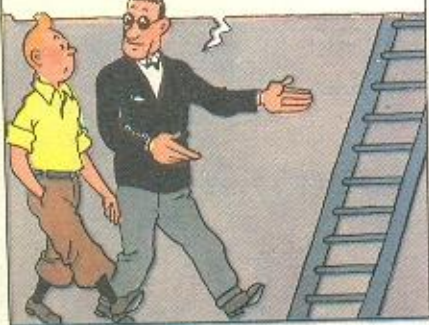
بله، کارخانه های اتوموبیل سازی ماشین های قراضه شونو برای ما میفرستن و ما از این آهن قراضه ها چبکسرو میسازیم. از طرف دیگر نمایندگی های این شرکت از سراسر جهان چبکسروهای خالی میفرستند، و ما از این چبکها آهن ورق میسازیم و به کارخانه های اتوموبیل سازی در سطح بین المللی عرضه میکنیم.



و! به دعوتنامه! از کارخانه کنسرو سازی اسلیفت؟ باید خیلی جالب باشه. حتما" سری میزنم.



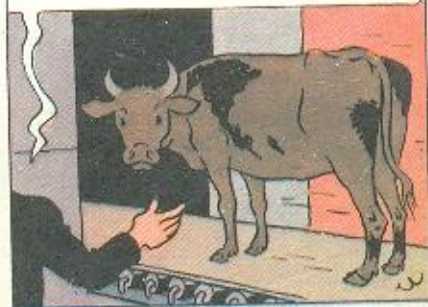
حالا اگه ما بلید طرز کار ماشینی رو ببینید، خواهش میکنم از اینطرف تشریف بیاورید.



و از اونطرف، بشکل سوسیس و کالباس و چیزهای دیگه خارج میشن... کاملاً خودکاره.



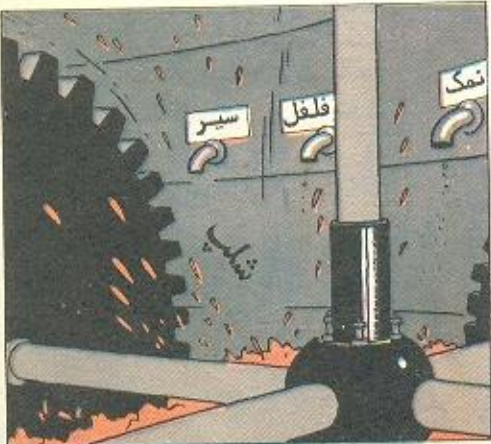
این دستگاه عظیم رومی ببینید؟ گاوها با دستگاه خودکار، پشت سر هم از اینطرف وارد میشن...



ها! ها! ها! ها! ...



اگه خدای نکرده بیقتید اون تو، بوسیله اون چرخ عظیمی که زیر پاتون می بینید فوری آش و لاش میشید...



با اینکه اگه روسای کارخونه بفهمن چه آشغالایی قاطی کنسروهاشون میشه...



الو؟ بفرمائید... الو؟... بله... تام... درست شد؟... خیلی خوبه!... عالی!... سوسیس شد؟... تو پسر فوق العاده ای هستی!... چی؟... ۵۰۰۰ دلار؟... باشه، بهت میدم...



ها! ها! ها! هیچ خیال نمیکردم به خبرنگار اینقدر ساده باشه!... رئیس خیلی خوشحال میشه!...



پس تن تن چی؟... خدای من! امیدوارم اعتصاب خیلی زود شروع نشده باشه!... رئیس چی میگه؟...



چه خبره؟... اعتصاب کردیم... مدیریت، قیمت مواد اولیه رو که از ما میخریده و باهاش گوشت خرگوش درست میکرده پائین آورده. حالا میفهمید چه خبره...



هیچ معلوم هست اینجا چه غلطی میکنید؟... یعنی هیچ کاری ندارید؟... اصلا کی بهتون اجازه داده ماشین هارو از کار بندازین؟... نمیفهمم، اینجا چه خبره؟...



... باور کنید، آقای تن تن، از حادثه ای که افتاد خیلی معذرت میخوام. این باعث شد که راجع به کارخانه ما فکرای بدی بکنید.



وای! خدای من! چه سعادتیه که شمارو صحیح و سالم میبینم!... من فوری همه ماشینها روازکار انداختم. واقعا حادثه وحشتناکی بود. چه گذشت...



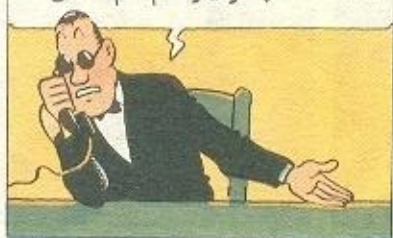
شکر خدا! ما چیزیمون نشده!... اگه ماشین بموقع از کار نمی افتاد، ما حالا یا سوسیس بودیم یا کالباس!...



تو به احمقی!... آدم نباید چنین موقعیتی رو از دست بده... باشه! از این بعد دیگه روت حساب نمیکنم... اسلیفت... کافیه! راجع به ۵۰۰۰ دلار هم دیگه بهتره حرفی نزنن...

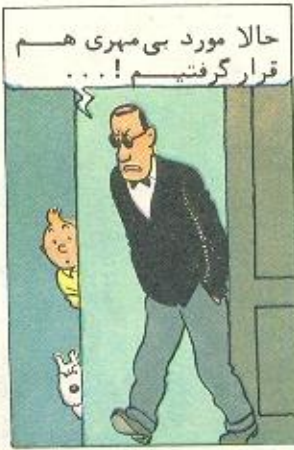


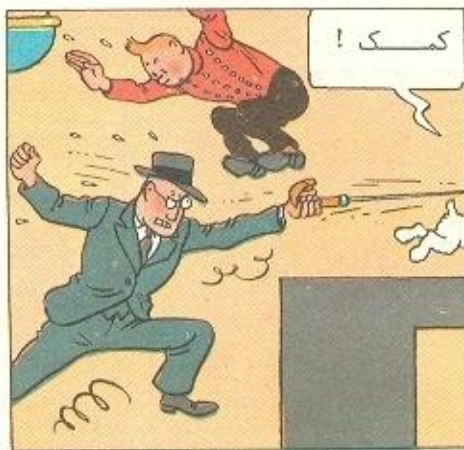
الو!... الو!... بله، خودم رئیس... من... باید از نو شروع کنیم!... موقعی که بشما تلفن میکردم، توی کارخونه اعتصاب شد و همه ماشینها از کار افتادن!... بله، متأسفانه صحیح و سالمه!... چکار میتونستم بکنم؟... من...



این ماجرا بنظر من بی دلیل نیما... حتما زبرکاسه نیم کاسه ای هست. دعوتنامه، اون آقای خوش سروزیون، اون حادثه! آره، یارو قیافه بدی هم داشت.

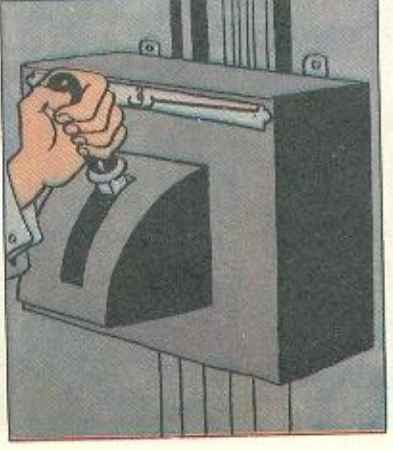
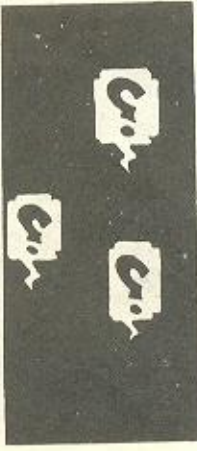








... و من جامم را به افتخار این قهرمان جوان و فروتنی که بدون وحشت و با شهامتی قابل ستایش توانسته است در مدتی چنین اندک گانگسترها را به هراس بیندازد بلند میکنم ...



باور کنید خانمها و آقایان که از این سفر کوتاهم به آمریکا خاطراتی فراموش نشدنی سوقات خواهم برد و با تمام قلبم بشما میگم که ...





آقا، اونجا نگاه کنید! ... برق رو قطع کردن! ...



خدایا! خدایا! اینجا چه خبره؟ ...
خونسرد باشید! ...
خونسرد باشید! ...
آرام باشید! ... ظاهرا فقط فیوز پریده ...



کمک! ... بدادم برسید! ...

عوعو!
عوعو!



خیلی ارتون متشکرم که فوری بکمک مون اومدید ... موضوع از اینفراره کسه؛ مهمون ما تن تن ...

کافیه! من فوری سگشو شناختم ...



الو؟...الو؟...پلیس؟ ...
تن تن رو ربودن! ...
فوری ماهرترین کارآگاهتون رو بفرستید ...



غیر قابل تحمله! ...

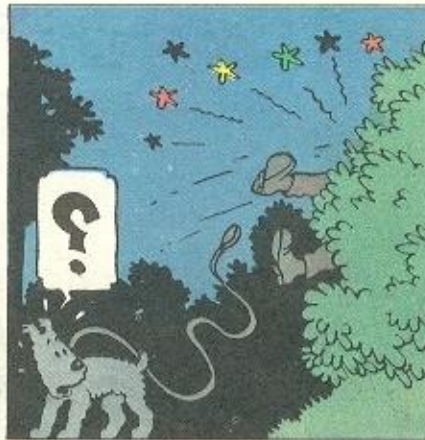
خارق العاده است آقایون! تن تن ناپدید شده! ...



با اینهمه، توی این تاریکی، اوضاع چندان هم مطمئن کننده نیست ... تمیدونم آگه ...



آگه صحیح و سالم تحویلش بدید، ۵۰۰۰ دلار بهتون میدم! ... آزاد و جنایتکارهارو هم تحویل قانون میدم! ...



... بهر حال، باید به کاری کرد! الان وقتش نیست که بخوام ...

بوی عجیبی میاد!



سلام میلو جان! اقرار میکنم که امید بیدار تو نداشتم ...
تن تن عزیزم ...



چه جای عجیبیه! ... اینجا کجاست؟ ...



بیبینم ، سام ، دستورات من اجرا شده؟ ...
بله ارباب هالتری که خواسته بودید آ ماده است .



ها! ها! ها! ... سلام! حالتون چطوره، آقای تن تن؟



مواظب باش! یکی داره میاد! ...



سگ لعنتیات هم باهات میاد . شاید بتونه کمکی بهت بکنه ... ها! ها! ها!



نه، نه، باید شناکنی! ... بله! ها! ها! ها! ... مسخره است، نه؟ ... این در چهره میبینی؟ ... زیرش دریاچه میشیگانه ... حالا فهمیدی؟ ... ها! ها! ها! دوازده متر عمقشه! ... میخوایم بیبینیم چطوری رو آب می مونی! البته تو ... و این هالتر ...



دوست عزیز، این هالتر رو که میبینی، میخوام به پایهای خوشگلت ببندم! ... هالته راه رفتن با این چندان آسان نیست! ها! ها! ها! مقصود ما هم راه رفتن تو نیست، ها! ها! ها!



نامه ام رو به اعضای انجمن اینطوری مسموم کن . تصدیق میکنیم که در برابر چشمان ما ، تن تن خبرنگار در حالیکه وزنه ای به سنگینی ۱۰۰ کیلو به پایهاش بسته شده بود به دریاچه میشیگان انداخته شد . این نامه رو در ۱۰۰۰۰۰ نسخه تهیه کنید!



سفر بخیر! ...



خدا حافظ میلو! ...
ترو ترک نمیکنم تن تن!



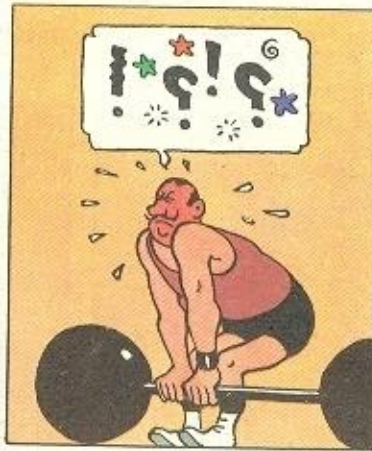
آقای بولیوار (هیپولیت)، باید کدست این وزنه را بلند میکند. اینکار فقط در تخصص اوست. آقای بولیوار این حرکت را با بخند برایتان انجام میدهند... شروع کن، آقای هیپولیت! ...
هن!

خانمها و آقایان، افتخار دارم که قویترین مرد روی زمین را بشما معرفی کنم: آقای بولیوار (هیپولیت)، آقای بولیوار (هیپولیت) الان در برابر شما چند چشمه هنرنمایی میکنند.

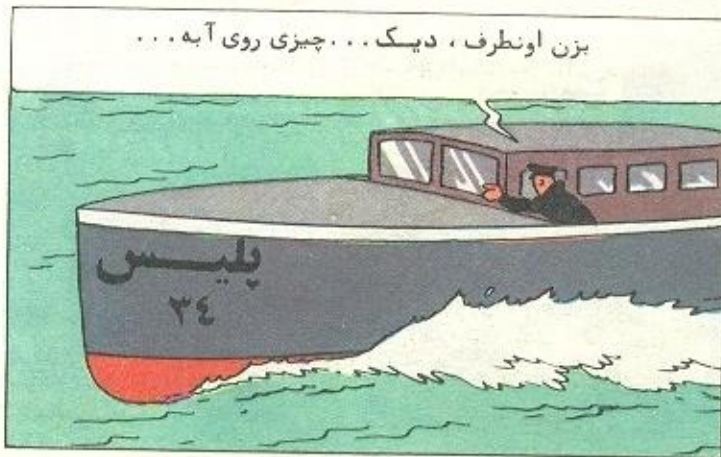
بولیوار



چکار داری میکی؟ آبروم رفت! ...
تقصیر من چیه، قربان ... من ... من هیچ سر در نمیآرم ... هالتر چوبی منو دزدیدن! ...



؟!؟!!



بزن اونطرف، دیک... چیزی روی آبه...



تو هیچ سر در میاری، تن تن...
بهیچوجه! فقط می بینم که این هالتر روی آب مونده!



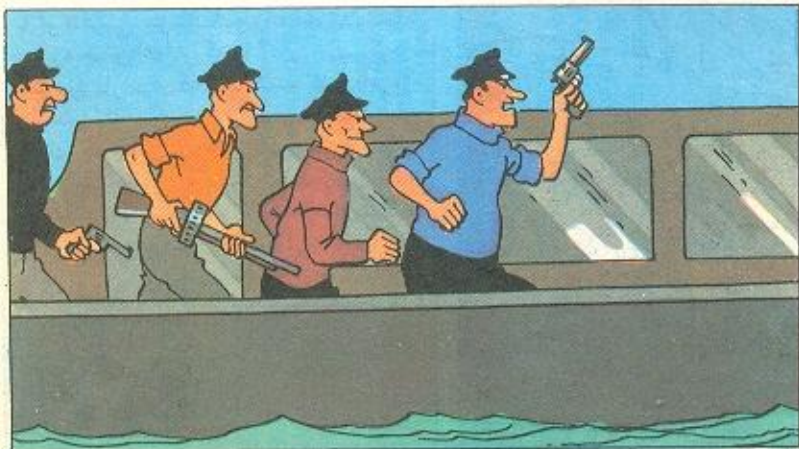
عجله کن، آقای پلیس. کمک بخواه! ...
آدمکشها منو انداختن تو دریاچه! من جاشونو بلدم! ... باید فوری دستگیرشون کرد.

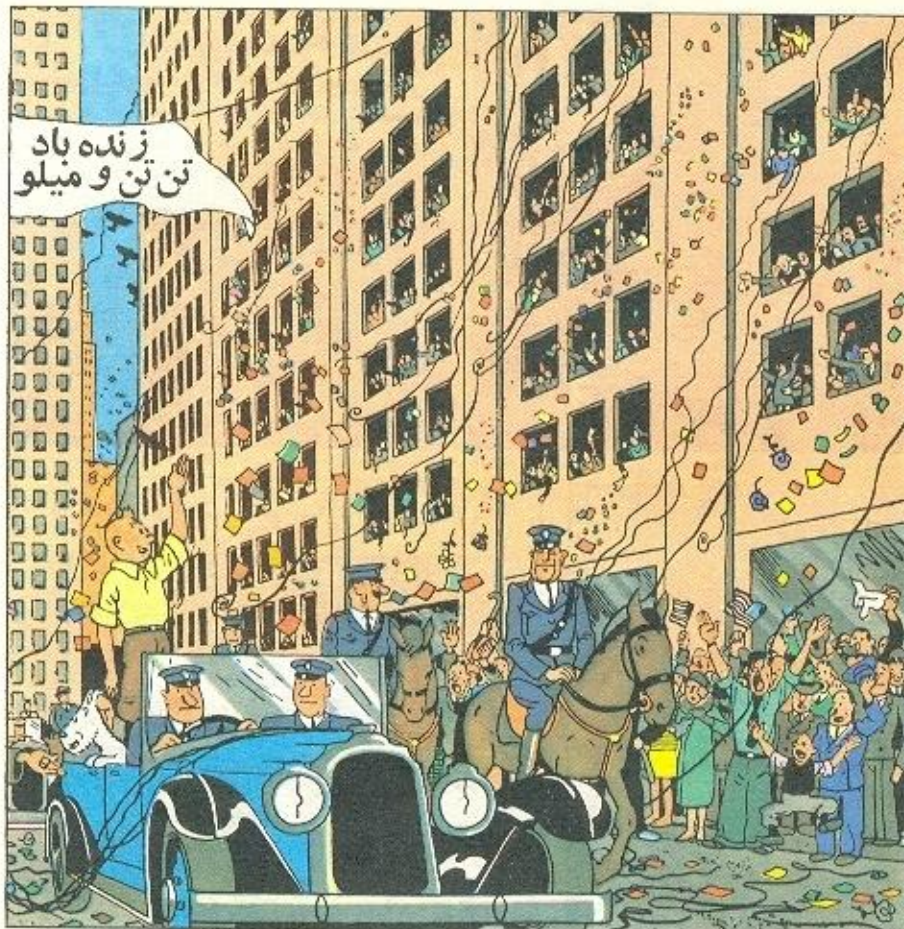


فهمیدم، هالتر چوبیه! ...

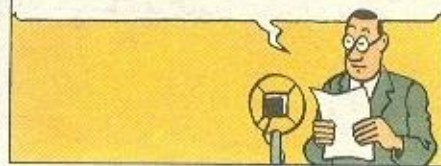


خیلی جالبه! ... واقعا "عجیبه" ... هرگز همچین چیزی ندیده بودم! ... به آدمی رو به هالتر بستن ... و اون هنوز روی آبه ...



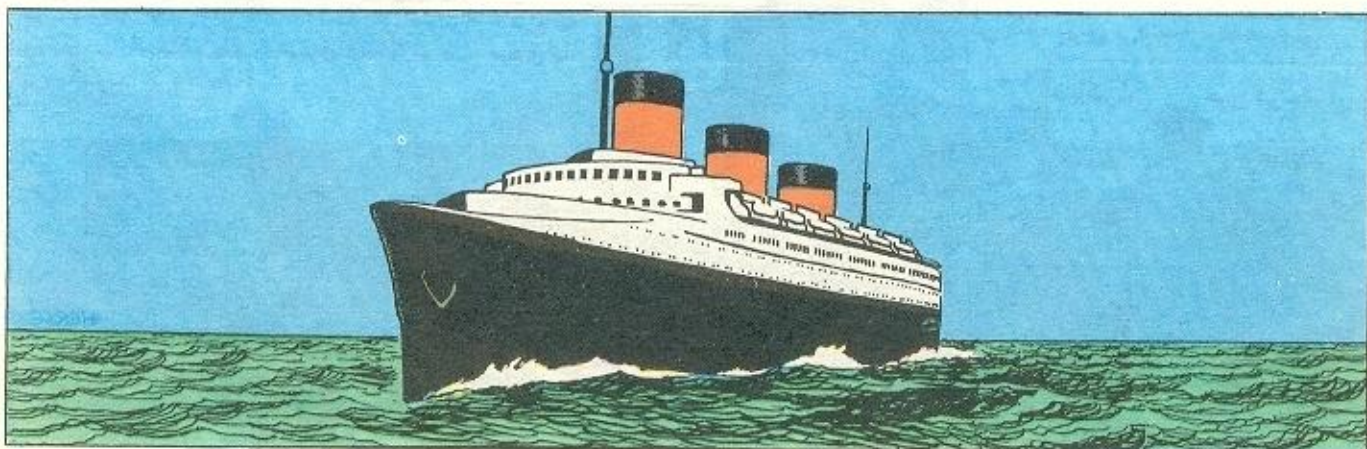


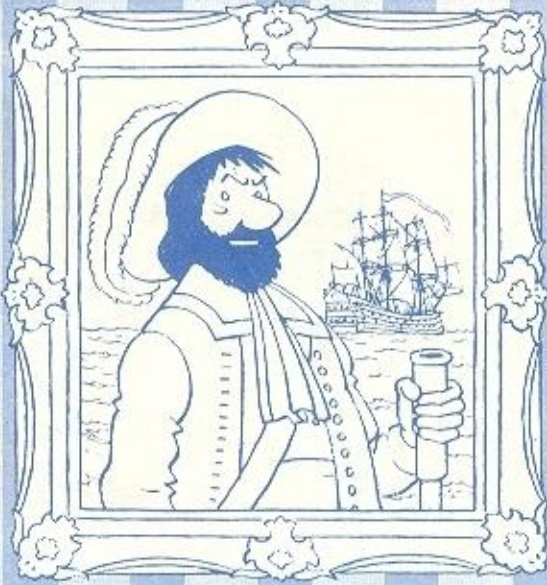
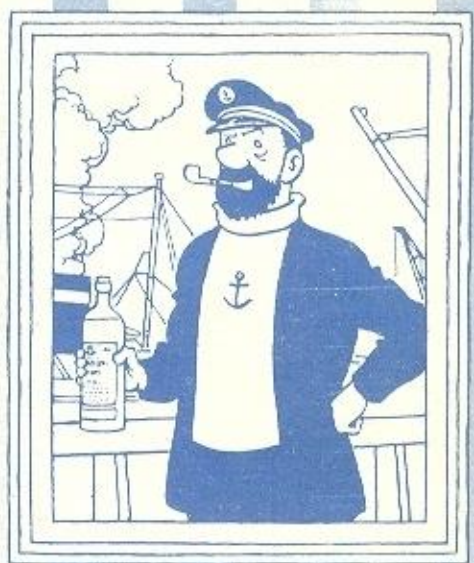
یک حادثه دیگری در ماجرای تن تن بوقوع پیوست. این خبرنگار معروف و دوست داشتنی چند روز پیش در ضیافتی که بافتخارش داده شده بود، بطور مرموزی ناپدید گردید. اینک با کمال خوشحالی، با اطلاع شنوتندگان عزیز میسرانیم که تن تن بمیان ما بازگشته و موجب دستگیر شدن اعضای سندیکای دزد های شیکاگو در مرکز کارشان شده. ۳۵۵ نفر دستگیر شده اند. اسناد تازه ای بدست آمده که سبب دستگیر شدن افراد دیگری از این باند خطرناک خواهد شد. این حادثه شهر شیکاگو را از افراد ناباب پاک خواهد کرد. آقای تن تن ضمن اطلاعاتی که به مطبوعات دادند گفتند: گانگسترها با او دشمنی سرسختانه ای داشتند و بخاطر مبارزه جسورانه اش که با آنان میکرد، چندین بار نزدیک بود کشته شود. امروز، بالاخره، او پیروز شده است. اطمینان داریم که تمام آمریکا از این خبرنگار سرشناس و شجاع، و سگ وفادارش، میلو، که توانستند سرانجام گانگسترهای شیکاگو را بزانو در آورند، سپاسگزارند! ...



و پس از ضیافت هایی چند، تن تن سوار کشتی میشود تا به اروپا برگردد ...

خیلی حیف شد ... تازه داشتم به این کشور عادت میکردم ...







دوره کامل ماجراهای «تن و تن و میلو» را بصورت کتابهای
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

- | | |
|---------------------------|---------------------|
| هفت سوی بلورین | جزیره سیاه |
| معبد آفتاب | هدف کره ماه |
| تن تن در سرزمین طلای سیاه | روی ماه قدم گذاشتیم |
| ماجرای «تورنسل» | اسرار اسب شاخدار |
| انبار ذغال سنگ | تن تن در کگو |
| تن تن در آبت | سیگارهای فرعون |
| جواهرات «کاستافیور» | گل آبی |
| گنجهای «راکم» | گوش کنده شده |
| ستاره اسرار آمیز | عصای اسرار آمیز |
| تن تن در آمریکا | خرچنگ پنجه طلانی |

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه ها، مجموعه ای
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال